اولین

امارت شیعه

تشیلد

نطرف لوفه مراجعت داد .

بطرف کوفه مراجعت داد .

اولین امارت شیعه

نگارش

آقای علی اکبر تشید - مدیر مجله تاریخی

بها - پانزده ریال

از انتشارات مجله تاریخی

نشریه شماره ۲

دی ماه ۱۳۲۴ محرم ۱۳۶۵

شرکت چاپخانه شهاب

تحفهٔ تشید



در تاریخ اولین امارت شیعه

تالیف فاضل دانشمند

آقای علی اکبر تشید

معاون دبیرخانه و نماینده قضائی مجلس شورای

ملی و مدیر مجله تاریخی اسلام

۱۳۶۴ قمری ـ ۱۳۲۴ خورشیدی هجری

 — قیمت در تمام کشور ۱۵ ریال

شرکت چاپخانه شهاب

فهرست کتاب

بسم‌الله الرحمن الرحیم

الحمد الله الذی انتقم من اعدائه باولیائهٔ والصلواه والسلام علی محمد رسوله‌وسیدانبیائه‌و علی علی امیرالمؤمنین و فاطمة والحسن و الحسین وعلی ومحمد وجعفر وموسی وعلی ومحمد وعلی والحسن‌ومحمدالقائم صلوات‌الله علیه‌وعلیهم نقبائه‌وامنائه من‌الان الی‌یوم لقائه وجزائه امابعد این بنده حقیر علی اکبر بن محمد اسمعیل بن عباس بن محمد علی‌بن محمدرضابن محمد ولی مشهور به‌تشید ازاخبار وآثار اهل بیت‌عصمت وطهارت استفاده‌نمودم که‌اگرشعرو خطابه‌درمدح‌ویامعرفی‌ویاذکرمصیبت آل‌رسول که آنهم‌نوعی‌ازتبلیغ‌است‌ازطرف‌یکی‌ازمسلمانان‌تابعین‌سروده‌وانشاء گردد‌موردنظرخاص‌ائمه‌هدی‌وبالاختصاص‌علیاحضرت صدیقه کبری(ع)

واقع وعلی قدر مراتبهم مثاب و ماجور خواهند بودوفوق العاده‌شایق بودم که درسلك این طایفه در آمده و بقدر وسع آل رسول خدا را تقویت‌ومشمول‌این‌موهبت‌عظمی‌واقع‌شوم‌افسوس که‌دردوفن‌شعرو خط به تخصصی نداشتم‌وفکرم باینجارسید که کتابی‌شیرین‌ازتواریخ‌مختلفه اسلام استخراج وجداگانه طبع ونشر مینمایم تااز باب ادخال سروردر قلوب دوستان خدمتی کرده باشم - گرچه یوسف بکلافی‌نفروشند بما -- بس همین فخر که ماهم زخریدارانیم

ومیتوان گفت که‌دراین‌زمینه‌بایك‌تیر دوهدف گرفته میشود یکی ذکر قضایای انتقام که‌شفای قلب ومفرح روح و دیگری علت تام بودن ایرانیان دراین امر مهم است که علاوه‌از حظوسرور دینی‌افتخار ملی ونژادی‌مارانیز مسجل‌میمناید...واین‌ذریعه‌رابه‌تحفهٔ‌تشیدنامیده‌وازخداوند متعال دراتمام آن استعانت میجویم . علی اکبر تشید

تاریخ امارت شیعه یا استعمال بیرق سه رنك

اولین دفعه که بیرقهای‌الوان بکار برده شد نماینده امارت هیجده ماههٔ شیعه امامیه اثنا عشریه بود و ارتباط تام و تمام بایران وافکار ایرانیان قدیم داشت .

بطوریکه کتب تواریخ شهادت میدهد بیرقهای بنی‌امیه‌سیاه‌بوده و اولاد زبیر هم بعد از تسلط بر حجاز و یمن و عراق‌عرب (بین فوت یزید و جلوس عبدالملك) همان رنك را اقتباس نمودند .

جمعیت شیعه که در کوفه اغلب ایرانی بودند هنگام انقلاب بنام خونخواهی برای اینکه شناخته شوند بیرقها را سبز و سفید و سرخ و یا از دو رنك و یا سه رنك فوق انتخاب نمودند - بعقیده نگارنده استعمال بیرق سه رنك فعلی ایران از همان زمان منشاء گرفته است .

پیشوای این انقلاب مختار پسر ابو عبیدهٔ ثقفی بود که پدرش و چهار برادرش در جنك‌حلوان‌بوسیله فیلهای جنگی ایرانیان کشته‌شدند و بپاس تقدیر از این جانفشانی خلیفه دوم مختار را بحکومت مدائن برگزید و تحت هدایت عم‌بزرگوارش‌سعدابن مسعود که یکی ازرجال عالی همت شیعه است در مدائن حکمرانی مینمود .

این سعد از طرفداران جدی حضرت امام حسن مجتبی (ع) بوده و زحمات و مشقات فوق‌العادهٔ در حراست و حمایت آن امام‌همام متحمل شد .

بطوریکه تاریخ حکایت میکند حکومت مختار در مدائن از دورهٔ خلیفه ثانی شروع و درتمام مدت‌خلافت‌عثمان و حضرت علی‌بن

ابیطالب علیه‌السلام تا هنگام تشریف فرمائی حضرت امام حسن مجتبی (ع) بمدائن امتداد داشته است زیرا مطابق اخبار صحیحه مختار و عمویش حضرت امام حسن (ع) را در قصر خاص کسری پذیرائی و زخمهای آنجنابرا معالجه نمودند گرچه این نظریه باحکومت خدیفة الیمان صاحب سر حضرت رسول در زمان خلافت حقه حضرت علی (ع) در مدائن تناقض دارد چه در تواریخ تصریح شده که هنگام جنك جمل حذیفة الیمان در مسجد مدائن خطبه غرائی در اوصاف و فضائل حضرت امیرالمؤمنین (ع) ایراد نمود که جوانی ایرانی مسلم نام برخواسته و توضیحاتی از او خواست . حذیفه باکنایه و اشاره خلافت حضرت را از طرف خدا معرفی میکرد مسلم میگفت مگر خلافت خلفاء دیگر از طرف خدا نبوده است حذیفه بمقتضای زمان اکراه داشت که دراین باب سخنی گفته باشد لذا فقط بذکر اخبار و آیات مخصوصه که در شأن حضرت امیر (ع) وارد شده بود قناعت کرد باز آنشخص ایرانی ایراد کرد که مگر آیاتی در شأن خلفای دیگر نازل نشده و یااخباری از طرف حضرت رسول (ص) در باره آنان نرسیده است حذیفه جواب مثبت داد و آیه غار را قرائت و خطبه خود را مجملا ختم نموده و از منبر بزیر آمد سپس چون آن گوهر پاك ایرانی را قابل فیض دید در خلوت طلبیده و بنصایح در ربار دراسرار ودلایل ولایت خاصه مولی المتقین ارشادش کرد .

بعد این جوان اول کسی بود که برای جنك جمل در رکاب حضرت شاه ولایت ببصره مسافرت و اول شهید در آن جنك هم میباشد بدین شرح . موقعیکه حضرت امیر (ع) داوطلب خواست که قرآن

مجید را بدست گرفته و در مقابل لشکر بصره رفته و آن یاغیان را بکتاب خدا دعوت نماید این جوان افتخار ربودن این گوی سعادت را برد و هنگام انجام مأموریت لشکر بصره تیربارانش کردند و جان عزیز خود را فدای پیشرفت مقاصد حقه فرقهٔ شیعه امامیه کرد و یکی از علل وقوع جنك جمل این حرکت وحشیانه اهل بصره میباشد .

گرچه از موضوع خارج شدیم ولی بدیهی است که قلم ایرانی نمی تواند از درج مفاخر و آثار اسلاف گرام خود خود داری نماید .

بعقیده نگارنده میتوان بین این مطالب با دقت در تواریخ وفق داد زیرا حکومت مدائن که پایتخت کشور امپراطوری عظیم ایران ساسانی بوده هر قدر از اهمیت افتاده باشد باز بزرگتر از آنستکه بدست طفل یا جوان نو رسی سپرده شود هر چند مشاورین مهم و کار دان داشته باشد بر مطلعین از تواریخ معلوم است که در سواحل دجله محلی که فعلا بمدائن مشهور و طاق کسری بر عظمت باستانی کشور ایران و عدالت انوشیروان دلالت مینماید . هنگام حمله مسلمین هفت شهر ایرانی وجود داشته که اسامی آنها ضبط نشده و شهر دارای این ایوان مرکز سکونت سلاطین و پایتخت کشور ایران بوده است چون شهر بعربی مدینه و مدائن جمع آنست مسلمین پس از فتح مجموع این شهر ها را مدائن نامیدند بنابراین نظر مظنون است که امارت و حکومت یکی از این هفت شهر که اهمیت فوق‌العاده نداشته بمختار واگذار شده بوده است و هنگام تبدیل حکام کل این خطه ارفاقاً بمختار که طفل یتیمی بوده . مخصوصاً بارعایت شهادت پدر و برادرانش دست نزده باشند .

بر این نظریه ممکن است ایراد کنند که پذیرائی از حضرت

بطرف کوفه مراجعت داد .

امام حسن (ع) در قصر خاصه کسری واقع شده در صورتیکه مختار حاکم مدائن نباشد چگونه تصویر آن واقعه ممکن است در جواب این ابهام میتوان گفت که انوشیروان در تمام شهرهای هفتگانه قصری مخصوص خود داشته یا اقلا قصر خاصه هم در شهر مقر حکومت مختار بوده و یا همان عمارت دولتی را که در هر عصری دولت‌های وقت در هرشهری مخصوص عمال خود دارند مسامحة قصر خاصه کسری قلمداد کرده‌اند ونظایر هر یك از این فروض درهرعصری امکان داشته‌ودارد.

بهر حال نتیجه چنین میشود که مختار حد اقل در حدود پانزده سال یا بیشتر در صغر سن و ایام شباب خود بین ایرانیان زندگانی نموده و کاملا از مزایای اخلاقی آنان که راستی و وفاداری و همت عالی بوده بر خوردار شده است .

خود او گفته است که قبلا دشمن اهل بیت طهارت علیهم السلام بودم ولی بواسطه اکتشافاتی که در رؤیا های خود کردم دشمنی راترك نموده و دوستی و ارادت رابطور اکمل نسبت بخاندان حضرت امیر-المؤمنین (ع) در قلب خود یافتم .

معلوم میشود حالت اخیر او مرهون اقامت درایران و معاشرت با ایرانیان است چون ارادت ایرانیان نسبت بحضرت امیر(ع) و خاندان او محل شك و شبهه نبوده و علل زیادی هم دارد که یکی از آن جمله اجرای عدالت و مساوات کامل بین کلیه مسلمین از عرب و عجم و ترك و قبط و دیلم بوده است .

زیرا با اینکه حکم برادری و مساوات در کتاب‌الله مجید تشریح شده و ۱۳ سال تمام حضرت ختمی مرتبت آیه شریفه «انما المومنون اخوة»

را تبلیغ و اجرا فرمودند باز در زمان خلفاء ثلاثه مسلمین عرب نسبت بسایر مسلمین از نژاد های دیگر حکم ملت غالب و مغلوب را قائل شده و اختصاصاتی برای خود داشتند .

چون این رویه غیر عادلانه مطابق کتاب الله (قرآن عظیم) نبود حضرت امیر (ع) در زمان خلافت ظاهری خود این رسم راموقوف و کلیه مسلمین را از هر نژادی که بودند هنگام تقسیم غنائم و جهاد و جلوس در مجالس و ازدواج و عناوین و کلیه امور دیگر بیك نظر نگریسته و مساوات کامله دوره حضرت رسول (ص) را تا آخرین درجه امکان رعایت و اجراء کرد .

ودردرجه اول ایرانیان بواسطه قرب جوار با عراق عرب که مرکز خلافت آنحضرت بود از مزایای این تصمیم استفاده نمودند . بعضی از دشمنان خاندان حضرت ولایت مآبی اتخاذ این رویه را مبنی بر سیاست حضرت امیر (ع) دانسته و در این زمینه ترهاتی بهم بافته‌اند که قابل عطف توجه نیست . چه کسیکه یکساعت به بقاء حکومت معاویه درشام باقطع باینکه این عمل مخالف سیاست بوده راضی نمیشود در کار خود سیاست دیگری اتخاذ نخواهد کرد .

پس بنابراین مقدمه خروج مختار و نصرت اهل بیت اطهار و تشکیل حکومت مستقله در عراق عرب وقسمتی ازایران و دیار بکر و جزیره یك تجلی حقیقی از انوار افکار ایرانیان بوده ولی افسوس که بواسطه عدم اقتضاء محیط این چراغ زود خاموش شده است .

چنانکه مخالفان مختار اورا امیر موالی نامیده و مقصودشان ازاین عنوان روابط معنوی او با ایرانیان است و بهانه سرکشی محمد اشعث

بطرف کوفه مراجعت داد .

و عده از اهل کوفه در بیرون آمد نشان بر مختار این بوده که موالی را بر بزرگان عرب ترجیح میدهد همین معنی را تأیید مینمایند .

وفاداری مختار نسبت باهل بیت طهارت همان شاه دوستی قدیم ایرانیان بوده که بواسطه محبت و عدالت حضرت امیر (ع) تبدیل بدوستی او و خاندانش شده و تدریجاً بمختار نیز در هنگام شباب تزریق گردیده است دامنه نفوذ اینحکومت در تمام آذربایجان وموصل و بلادجزیره و عراق عرب باستثنای بصره توسعه یافت . بر مطلعین از تواریخ پوشیده نیست که مختار اولین کسی نیست که شیعه را بانقلاب بر بنی امیه واداشت عبدالله عفیف و سعید بصری و پسرش عبدالرحمن و سلیمان صرد خزاعی و مسیب ابن قمقاع و محمدابن سلیمان و طارق اعمش قبل از ظهور او بدفعات بر بنی امیه بیرون آمده و کوشش هائی کرده‌اند و چراغ هر یك بعد از دیگری بدون حصول نتیجه و موفقیت خاموش شد ولی انقلاب شیعه بسر پرستی مختار فوق العاده مدبرانه و با سیاست اجراء شد که هم موفقیت در قتل کشندگان امام حسین (ع) حاصل و هم مملکت وسیعی را تشکیل داد و در هیجده یا بیست ماه عمر خود معادل یك حکومت بیست ساله عملیات نمود و دائماً در مبارزه بوده و تمام جنگها را با موفقیت انجام داده است .

از این احتجاج مقصود ما آنست که حکومت مختار تحت تأثیر افکار ایرانیان ایجاد شده و موفقیت بسزائی هم با وضع آنروزه حاصل نمود .

چه مردم ایران بتجربه ثابت کرده‌اند که هیچ وقت زیر بار حکومت خارجی ادامه حیات نداده و در اولین فرصت مهاجمین خارجی را

قلع و قمع نموده‌اند .

زیرا در آن زمان که بنی امیه بنام ریاست مذهبی بر ایران مسلط و ابداً بمقررات دینی اعتنائی نداشتند ممکن نبود بتوانند بر ایرانیان حکمرانی نمایند . تمام ملل مغلوبه اسلام شعائر ملیت اصلی خود را از دست داده و عادات ملت غالب (عرب) را اختیار کرده‌اند بجز ایران که با اعتقاد کامل باصول اسلام باز آثارنژادی و خصائص تاریخی خود را حفظ نمود و بالاخره بدست توانایش حکومت هشتاد ساله جابرانه بنی امیه سرنگون گردید و بر وفق دلخواه ایرانی حکومت بنی عباس قدبر افراشت و این حکومت هم ناچار بوده طبق تمایل ایرانیان رفتار کند .

از این تاریخ به بعد میتوان گفت که ملت غالب در بین مللی که اسلام قبول کرده بودند ملت ایران بود و بس . انتقال دربار خلافت از بغداد بطوس و قتل امین الرشید بدست سردار نامی ایران دوست طاهربن حسین بر خلاف رضای تحقیقی مأمون الرشید برادرش بزرگترین دلیل این مدعاست و خلفای قبل از مأمون هم ملعبهٔ در دست علی ابن یقطین شیعی و برامکه ایرانی بیش نبودند . در همین تاریخ علناً حکومتی در ایران بسر پرستی طاهریان تشکیل شده و از دربار خلافت تجزیه گردید ولی نفوذ دائمی ایرانیان در تمام دوره خلافت بنی عباس مورد انکار هیچ یك از مورخین واقع نشده تا اینکه دیالمه ایرانی اساساً خلفاء را از حکمرانی و فرمانروائی محروم و جنبه روحانیت خلافت را از نفوذ سیاسی و حکومت بکلی تفکیك و ایشانرا بریاست امور مذهبی شناختند که آن نیز رونقی نداشت زیرا شیعه امامیه اثنا عشریه و دو

فرقه حنفی و شافعی معتقد بودند که خلافت باید در اولاد علیا حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام‌الله‌علیها باشد و بالاخره سلطنت و خلافت پانصد ساله بنی عباس نیز با تدبیر و نقشه دو وزیر نامدار ایرانی خواجه نصیرالدین طوسی و ابن علقمی شیعی منقرض گردید و سلاطین تاتار هم تحت تأثیر افکار ایرانیان رفته در مدت قلیلی قبول اسلام و مقلد مذهب شیعه اثنی عشری گردیدند چنانکه آثار بزرگ و خدمات این سلاطین در بنای مساجد و مدارس مشهور است اولین بارگاه حضرت امیرالمؤمنین (ع) در نجف اشرف و مسجد سلطانیه در زنجان از بناهای شاه خدا بنده و مسجد گوهر شاد در مشهد از آثار تیموریان میباشد و بطور کلی سایر امراء و سلاطین که بعد از اسلام طلوع کرده‌اند هر چند تماماً ایرانی نبوده‌اند ولی نفوذ سیاسی خودرا باختیار وزراء ایرانی و ایران دوست گذارده‌اند که سلطنتشان پایدار شده است چنانکه وضع سلاطین سلجوقی و نفوذ خواجه نظام الملک در کشور پهناور ایران شاهد این مدعاست .

معروفست که خواجه نصیرالدین بقتل مستعصم آخرین خلیفه عباسی راضی نبوده و میخواسته است با همدستی ابن علقمی وزیر اورا باصول مذهب شیعه معتقد نماید و برای این منظور کتاب فقهی طبق اصول شیعه تألیف و به پیشگاه خلافت مستعصم عباسی تقدیم داشت و در این کتاب ثابت کرده بود که مدارک و مبانی اتخاذ احکام اسلام بطریق و اسناد شیعه بهتر از اصول اجتهادی ائمه اربعه با قرآن مجید تطبیق میشود و مخصوصاً روایات و آثار عبدالله ابن عباس جد اعلای خلفای عباسی را مورد بحث و نظر قرار داده بوده که بعینه منطبق با نتیجه

اجتهاد او میباشد . ابن حاجب که از معاریف علمای اهل سنت و در دربار خلافت نفوذ تامی داشت از خوف اینکه مبادا خواجه نصیرالدین موفق شوده و خلیفه را متمایل بترویج مذهب شیعه نماید به بهانه اینکه در ابتدای کتاب نعت خلفای اربعه ذکر نشده و فقط حضرت شاه ولایت و خاندان او را ستوده کتاب را بوسط دجله پرتاب و کلمات ناهنجاری بر زبان راند و مستعصم بر رویه غیرمرضیه این عالم متعصب اعتراض ننموده بلکه از عبارات توهین آمیزش نسبت بخواجه اظهار بشاشت کرد و بواسطه این عمل ناپسند بزرگان شیعه مانند ابن علقمی و خواجه نصیر و سادات حله از اصلاح و اتحاد بین اهل سنت و شیعه اثنی عشری مأیوس و بر توسعه فتنهٔ مغولها همت گماشتند . تا بغداد بدست هلاکو خان فتح گردید . بالجمله مستعصم سلطنت پانصد ساله خانواده خود رافدای اغراض مذهبی نمود و خود نیز بکیفر اعمالش رسید چنانکه ابن حاجب نیز بی بهره نماند . بعد از فتح بغداد اداره امور کشور عراق بدست ابن عمران و ابن علقمی افتاد و سادات و مشایخ حله و سایر طبقات شیعه از تعرضات بی مورد تعصبی آزاد گردیدند . هلاکو بفکر خاتمه کار مستعصم افتاده ولی بعضی از منجمین سنی مذهب باو گفته بودند که با کشتن خلیفه عالم متلاشی میشود . تصادفاً هنگام قتل عام خانواده خلیفه آثار رعد و برقی هم ظاهر شد که کاملا در وجود مغولها مؤثر واقع گردیده بود و از طرفی ابن علقمی و خواجه نصیرالدین قتل مستعصم را برای پیشرفت مقاصد آتیه خود لازم دانسته و از وادار نمودن هلاکو بانجام آن غفلت نداشتند و مثالهائی از قبیل قتل ذکریای پیغمبر و یحیی پسرش و سایر انبیاء علی نبینا و علیه السلام ذکر میکردند تا بالاخره موجب پیشنهاد

خواجه مقرر گردید که خلیفه را در نمدی پیچیده و چند نفر اشخاص زورمند قدری با پا فشار و مالش دهند اگر آثار خرابی در عالم ظاهر شد که از این عمل دست بکشند والا مالیدن نمد را ادامه دهند تا خلیفه لذت کامل ازاجرای عدالت درعصر حکومتش ببرد وبدین طریق استخوانهای او در ظرف چند دقیقه نرم گشته و مختصر وحشتی هم در عوالم علوی و سفلی ظاهر نگردید .

ابن حاجب هم که در بغداد پنهان بود با تدابیر خواجه چنك آمده و معارضه بمثل اعمالش عایدش گردید .

تبلیغ سلاطین مغول باصول شیعه و عادات ایرانیان از همین تاریخ شروع و نتایج حاصله را تواریخ مدونه حکایت دارد .

شخصیت مختار

ابو عبیده پدر مختار در سلك اكابر تابعین انتظام دارد ودرزمان خلیفه ثانی مأمور شد که باتفاق ابن حارث شیبانی بر کشور ایران حمله نماید و رستم فرخ زاد بامر یزدگرد نوه خسرو پرویز که پادشاه ایران بود در عراق عرب با هشتاد هزار نفر لشکر و فیلهای جنگی کوه پیکر و علم کاویانی سر راه بر او گرفته و در کنار فرات وادی قیس-الناطف تلاقی فریقین دست داد ولی اسبهای مسلمانان از پیلان جنگی رم نموده و آنها را مجبور بعقب نشینی کرده و جمعی از اعراب کشته شدند .

عدهٔ از دلاوران اسلام پیاده شده و بانیزه های بلند بخرطوم فیلان ضربت هائی زدند .

ابو عبیده با شمشیر خرطوم فیل سفید را که اعظم آنان بود قطع

کرد اما فیل بی مهابا خود را بروی ابو عبیده انداخته و در زیر دست و پای خود آن نامدار را شهید نموده وچهار پسر جوان او هم که موسوم به وهب و مالك و زجر و جبیر بودند در این جنك شهید شدند و این واقعه راعرب وقعة الجسر نامیده است .

مادر مختار دومه دختر وهب بن عمرو از قبیله خودشان بنی ثقیف بود و هنگام حمل مختار در عالم رؤیا گویندهٔ باو گفت : بشارت میدهم ترا به پسری که از حیث جگر مانند شیر باشد و کار های بزرك و شایسته از او بروز و ظهور کند .

ولادت مختار در سال اول هجرت حضرت رسول (ص) بوده و کنیه‌اش ابواسحق است .

مختار از اکابر تابعین شیعه امامیه است و حضرت امیر (ع) در باره او فرموده که پسر من حسین (ع) کشته میشود وجوانی از ثقیف سیصد و هشتاد و سه هزار نفر از ظالمین وقتله مارا خواهد کشت و آن جوان مختار پسر ابو عبیده ثقفی است .

گویند سبب عزم مختار در خروج و انتقام آن است که شخصی در لباس مسافرت بعد از واقعه کربلا نزد او آمد و مکتوبی بدست مختار داد و گفت این امانتی است از علی امیرالمؤمنین (ع) که بمن سپرده است تا بتو برسانم مختار او را قسم داد که آیا در این امر راست میگوید آن شخص بر طبق سخن خود قسم یاد کرد مختارنامه را گشود و چنین قرائت نمود .

بسم الله الرحمن الرحیم السلام علیك امابعد بدان ای مختار که پس از سی سال که دربادیه ضلالت و غوآیت سیر کرده باشی خدایتعالی محبت

بطرف کوفه مراجعت داد .

ما اهل بیت را در دل تو خواهد افکند و تو خون ما را از اهل بغی و طغیان خواهی طلبید و باید که خاطر جمع داری و پریشانی در این باب بضمیر خود راه ندهی .

مختار از شوق و ذوق دریافت این فرمان همیون در پوست خود نمی گنجید و دائماً در فکر اجرای مضامین عالیه آن مطالعه مینمود واما بصورت ظاهر آنچه از مجموع کلمات محققین و ارباب سیر و تواریخ معلوم میشود مختار برای مشروعیت اقدام خود بحجاز مسافرت ومدتی به بهانه ملاقات عبدالله عمر و صفیه خواهر خود در آنشهر متوقف و بطور سری و محرمانه با حضرت امام بحق علی ابن الحسین زین العابدین علیه السلام مذاکره مینمود و بعد با اینکه شهر مکه در محاصره بنی امیه و عبدالله زبیر در حیات یزیدبن معاویه قادر بطرد آنها نبود بمکه رفته و ظاهراً برای اینکه تولید سوءظن ننماید چنین جلوه داد که بکمك عبدالله زبیر آمده و در خفا مذاکرات خود را با جناب محمدبن علی (ع) مشهور بحنفیه ادامه داده تا موفق باخذ اجازه شده است .

میتوان استنباط نمود که حضرت سید سجاد (ع) در باب اجازه انتقام مختار را احتراماً بعم خود محمدابن علی (ع) که سناً از او بزرگتر بوده هدایت نموده و این رویه فوق العاده عادی است که در هر فامیل و طائفه حکمفرما است و محمد هم اجازه داده است .

بنابر این عمل مختار کاملا با اصول و قواعد شرع محمدی (ص) تطبیق شده و جای سخن برای کسی باقی نمانده است .

معروفیت مختار و اتباعش بکیسانیه و اتهام معاندین باینکه فرقه کیسانیه کسانی هستند که بامامت محمدبن علی (ع) بعد از شهادت حضرت

امام حسین (ع) مردم را دعوت مینمودند کذب محض و افتراء است محمد حنیفه مکرر تابعیت خود را نسبت بحضرت سید سجاد (ع) علناً اعلام و معتقد بامامت و پیرو او بوده و از بیعت با ابن زبیر برای آنکه بنی-امیه دست آویزی جهت ایذاء بنی هاشم نیابند خودداری و بعد از قتل او از روی تقیة با عبدالملك اموی بیعت کرده و عمر خود را در مدینه طیبه به پایان رسانید و درهمانجا برحمت ایزدی واصل و قبر شریفش در قبرستان بقیع است .

علت معروفیت شیعه کوفه بکیسانیه آنست که ابو عمرو بن کیسان ایرانی حاجب و معاون شرطه مختار بود چون اغلب اعمال برجسته انتقام بدست او عملی شده است لذا تمام شیعه که در آن امر مهم دخالت داشته اند کیسانی نامیده شده اند والا اساساً فرقه کیسانیه که مذهب مخصوصی از فرق شیعه محسوب شود وجود نداشته است و این ترهات که مختار و اتباعش معتقدند که محمد حنفیه همان محمدبن الحسن (ع) و مهدی است و در کوه یمن غائب شده و در آخرالزمان خروج خواهد کرد از طرف بنی امیه و بنی زبیر برای دفاع از پیشرفت آنان جعل شده است زیرا کلیه فرق شیعه اعم از دوازده امامی و زیدیه و اسمعیله و دو فرقه از اهل جماعت و سنت (حنفی ـ شافعی) اتفاق دارند که خلیفه باید از اولاد علیا حضرت صدیقهٔ کبری فاطمه زهری سلام الله علیها باشد و محمد از زن دیگری که حضرت امیر (ع) بعد از حضرت زهری خواسته بود بوجود آمده است .

احتجاج زیدبن علی و محمد نفس زکیه و ادریسیه افریقا و فاطمیه مصر و سادات فخ و غیره هم بر همین مبنی است .

در این مقام باکمال جرئت و بصدای رسا کلیه نویسندگان محترم شیعه عالم اسلامی را مخاطب ساخته و بر این روشی که هر دسته دیگر را تکفیر و با لحاد و زندقه نسبت داده‌اند جداً اعتراض مینمائیم بهتر اینست که این رویه غیر مرضیه متروک و تمام فرق اسلامی که در اصول مختصر اختلافی ندارند اختلافات جزئی و فرعی هر فرقه را بر فروضی که میتوان با قواعد اسلام تطبیق کرد حمل کرده و کارخانه تکفیر را تعطیل نمائیم ٠

آقایان فضلاء عصر حاضر مطمئن باشید که فرقه کیسانیه مذهبی در اسلام وجود نداشته و ندارد بلکه چون مختار قائد انقلاب شیعه عراق که اغلب ایرانی بودند بر بنی امیه و بنی زبیر خروج و قسمتی از عراق و ایران را متصرف گردید بنی زبیر و بنی امیه برای اینکه زودتر موفق بقلع و قمع آنان شوند این ترانه را ساخته‌اند تا مردم در جنگ با آنها مساعدت کنند و قبح قتل عده زیادی از مسلمین آشکار نگردد ـ و باز یقین داشته باشید که خلفای فاطمی از اصول اسلام منحرف نبوده و اعمال آنها بهتر از کلیه مدعیان خلافت مطابق شرع و قرآن مجید بوده و خلفای بنی عباس نوشته هائی راجع به نسب و رویه آنها جعل کردند تا مانع پیشرفت آنها شوند و همچنین رویه حسن صباح که تابع آنها بوده بهترین اصول عدالت را در برداشته و بدست سلاجقه که از دست امرای الموت به تنگ آمده بودند مورد تهمت و افتراء واقع شده‌اند٠

کلیه فرق اسلام از سنی و شیعه بفسق و کفر یزید پسر معاویه اتفاق دارند با این حال او بزرگترین عابد و زاهد عالم حضرت امام

بر حق حسین ابن علی (ع) را بخوارج بودن متهم کرد و از علماء سوء آن عصر احکام اکید بر لزوم قتل آنحضرت گرفت تا توانست آنوقعه ننگین کننده عالم بشریت را بوجود آورد ـ نهایت موقعیت عالی آن یگانه پشتیبانی مظلومین و ستمدیدگان و فداکاری بزرگی که در راه احقاق حق انجام داده بود از طرفی و فسق علنی یزید از طرف دیگر نگذارد که این دسیسه نقش شبهه حقیقت را بسازی کند و بزودی رسوایش کرد ـ اما افترای کیسانی و ملحد بودن بمختار و حسن صباح که در مقابل مدعیان از خود قوی تر (بنی امیه و بنی زبیر و سلاجقه) قیام کرده بودند چسبیده و تا کنون باقی مانده است وجای تأسف است که این رویه ناپسند اغلب از نویسندگان شیعه تراوش کرده است و بر عکس بعضی از نویسندگان اهل جماعت مانند ابن خلدون در این زمینه کوشش ها و دست و پاها کرده‌اند. مثل اینکه خود او که علی ابن ابی طالب (ع) را چهارم خلفای راشدین میداند برای تبرئه معاویه و اثبات عدالت او با اینکه شق عصای مسلمین را نموده و باخلیفه پیغمبر که با کلیه فروض خلافتش ثابت است جنگ کرده وعده زیادی از مسلمین را بکشتن داده است و قاتل عمار یاسر است و حضرت رسول قاتل و فرقه کشنده او را لعن کرده و با اینکه لعن خلیفه چهارم و دو نواده پیغمبر (ص) را در نماز معمول کرده بود استدلالات مضحك و عجیب و غریب نموده است که معاویه را در عملیاتش مصاب بداند و برای صحیح جلوه دادن یك امر بدون قاعده قواعدی وضع کرده که با اصول عقلائی تطبیق نمیشود و همچنین برای انتخاب یزید بخلافت تمهید مقدماتی کرده و عصبیت و فساد بنی امیه را مستند صحت عمل او قرار داده و با اقرار بفسق یزید

بطرف کوفه مراجعت داد .

که درزمان معاویه هم معلوم بود باز معاویه راعاقل معرفی کرده‌است پس چه شدهٔنویسندگان‌فرق شیعه‌بجان‌یکدیگرافتاده‌و آلت دست‌سلاطین واقع میشوند فاعتبروا یااولی‌الابصار

بهر حال مختار تحت حمایت عمویش سعد بمرحله رشد رسید و بشرف دست‌بوسی حضرت‌امیرالمؤمنین (ع)نائل و طرف عنایت‌آنحضرت قرار گرفت ـ در کتب تواریخ‌اخبارزیادی از مدح و ذم نسبت‌بمختار مشاهده میشود که بعقیده اکثریت بزرگان شیعه قسمتهای ممدوحه آن بمراتب ترجیح دارد چنانکه گویند موقع عبور حضرت امام حسن مجتبی (ع) از مدائن که تحت حکومت او و عمویش بود اظهار کرده که خوبست حضرت را گرفته و تحویل‌معاویه نمایند تا حکومت‌مدائن برای آنان باقی بماند و بدینجهت مورد ملامت قرار گرفت‌ولی این خبر اساس ندارد زیرا خبر صحیح دیگری در دست است که یکی‌ازاولاد مختار خدمت حضرت صادق رسیده و در باره پدرش سؤالاتی کرد در جواب آنحضرت تجلیل زیادی از او نموده است (حضرت صادق (ع) فرموده است خدا رحمت کند مختار را که‌قلوب‌ما را با کشتن قتله امام حسین (ع) تسکین داد و باز رهائی که برای ما فرستادخانه های مخروبه بنی هاشم را تعمیر کردیم و برای دختران فقیر بنی هاشم از همان زر ها اثاث‌البیت‌وجهیزیه ترتیب دادیم).

مختار بعد از مرگ معاویه در کوفه سکونت داشته و یکی از اشخاص برجسته بوده که بحضرت امام حسین (ع) نامه نگاشته و آن جنابرا برای تصدی امور خلافت بعراق دعوت نمود و با مسلم‌ابن عقیل که از طرف آنحضرت بکوفه تشریف‌آورده بیعت کرد و مردم رابمتابعت

آنجناب تحریص و ترغیب مینمود تصادفاً روز فتنه ابن زیاد و قتل مسلم و هانی‌ابن عروه در کوفه نبوده و بیکی از مزارع خود رفته بود و در آنجا خبر خروج مسلم را شنید و با غلامان خود مسلحاً بکوفه شتافت در بین راه با اتباع ابن زیاد روبرو شد و جنگ بین آنها در گرفت و بیست نفر از غلامان انملعون بقتل رسیده و بقیه فراری شدند ـ و بلافاصله لشگر زیادی او را تعقیب و اسیراً بحضور ابن زیاد کشانیده‌شد و باو تکلیف کردند که برای آزادی خود نسبت باهل بیت طهارت توهین نماید ولی آن شیر دل تن در نداد و بر عکس به ابن‌زیاد و یزید و معاویه لعنت فرستاد و دواتی که نزدش بود بطرف ابن زیاد پرتاب کرد و بامر او زندانی گردید ـ مختار مدتی‌در زندان بود تا قضیه طف واقع شد و اسراءآل علی را بکوفه‌آوردند ابن زیاد یکمرتبه دیگر احضارش کرده و رئوس شهداء و اسراء اهل‌بیت طهارت را باو نموده و مورد شماتتش‌قرار داد باز آنمرد وفادار که تا آن تاریخ منتظرورود حضرت حسین‌ابن‌علی(ع)وغلبه‌بربنی‌امیه بود بعجز خود اقرار ننموده و ابن زیادرابانتقام تهدیدکرد و مجدداًدر زندان تحت مراقبتهای دقیقی شبیه بدوره ریاست شهربانی درگاهی (درگاهی‌و نوائی‌دو مؤسس اولیه زجر و شکنجه در زندان و تهیه کننده گذارش کذب و پرونده سازی در ایران بوده اند .

نگاهداشته میشد بدین معنی که‌احدی‌ازکسانش‌مجازنبوداورا‌ملاقات کنند وزندانیان‌راازتکلم‌با‌ومنع‌میکردندو حتماً شکنجه های درگاهی و نوائی در کار نبوده است .

مقارن این احوال دریکی از محلات کوفه معلمی بنام کثیر

بطرف کوفه مراجعت داد .

مشغول تعلیم اطفال و از دوستان خاندان ولایت پناهی بود در یکروز بسیار گرم سقائی یك جام آب باو داد آن مرد پاك اعتقاد تشنگی و مظلومیت حضرت امام حسین (ع) رامتذکر گردید و بعد از آشامیدن آب بر قتله آنحضرت لعنت فرستاد پسر سنان بن انس که یکی از سرداران لشگر پسر زیاد در وقعه طف بوده این مطلب را بپدر خود اطلاع و بابن زیاد رسانیدند که بابن جرم پیر مرد بیچاره گرفتار و بزندان فرستاده شد و از جهت بی اهمیتی تقصیر مراقبت زیادی از او ننموده و در محوطه زندان آزادش گذاردند آن پیر مرد خوش نیت از موقع استفاده کرده و در زندان با مختار آشنا و بعداز خلاصی خود وسائل مکاتبه او را با عبدالله بن عمر شوهر خواهرش که درمدینه سکونت داشت فراهم نمود و خودش زحمت رسانیدن نامه را متحمل و عبدالله و خواهر مختار را از وقایع آگاه کرد عبدالله نامهٔ به یزید بن معاویه نوشته و استخلاص مختار را بپاس قرابت درخواست نمود چون عبدلله ابن عمر در این تاریخ یکی از مدعیان خلافت شمرده میشد و بعد از قتل امام حسین (ع) مردم حجاز بر یزید شوریده و او را تکفیر کردند و بهمین جهت ابن زبیر موفق شد که در آنحدود ادعای امارت کند .

وبطور کلی یزید مورد طعن ولعن عموم مسلمین واقع شده بود برای جلب رضایت عبدالله بابن زیاد دستور داد که مختار را آزاد و بمدینه نزد خواهرش بفرستد و در زحمات کثیر معلم از رساندن لوازم التحریر بمختار وبردن نامه عبدالله بشام و گرفتن نامه برای ابن زیاد و مساعدت یکی از غلامان دربار اموی در انجام این مقاصد مطالبی ذکر شده که تعرض بدان

اعم از صحیح و سقیم چندان فائده ندارد و آنچه مسلم است کثیر معلم در این راه فدا کاری های شایانی کرده است بهر حال مختار از زندان آزاد و چون موقع را برای انجام مقصود خود مناسب ندید از مدینه مسافرت و خواهر خود را دیدار نمود ولی افسوس که عمر این بانوی صالحه بملاقات برادر خود از حرارت شوق زیاد یکدفعه بآخر رسید. مختار بعداز تدفین خواهر خود با عبدالله که حال انزواء اختیار کرده بود تودیع و ظاهراً بعزم عمره واحده و باطناً برای ملاقات با عبدالله زبیر و توطئه بر ضد بنی امیه بمکه رهسپار گردید و با ابن زبیر بشرط اعطاء حکومت کوفه بیعت نموده و سرداری قشون او را عهده دار گردید و متهورانه بلشگر یزید بن معاویه که مکه را محاصره کرده بودند تاخت و یزید هم در این موقع بدرك رفت و اوضاع دربار اموی درهم و برهم و کار ابن زبیر یکمرتبه قوت گرفته و بر مسند خلافت متمکن گردید و تمام بلاد حجاز و عراق عرب و یمن و ایران را بطرفداران خود تقسیم و حکومت بصره را به برادر خود مصعب و کوفه را بعبدالله انصاری اعطاء کرد و بوعده خود بمختار وفا ننموده و در مقام ایذاء او هم بر آمد زیرا تمایل او را بخاندان حضرت علی آگاه بود مختار بمساعدت های ابن مطیع از مکه فرار و از جناب محمد حنیفه برادر پدری حضرت امام حسین (ع) توصیهٔ خطاب بشیعه عراق گرفته و بکوفه آمد که بعضی از رواة صدور این نامه را از طرف محمد تردید کرده اند گویند بزرگان کوفه عده را فرستاده و از محمد حنفیه حقیقت امر را استعلام کرده اند و آنجناب بدون اینکه اقرار بنوشتن نامه کرده باشد مقصد مختار را مشروع و موجب رضای خدا و رسول دانسته است و در این مقام اختلافات زیادی بین اخبار و تواریخ موجود است که بعضی محمد حنفیه را مهدی منتظر

بطرف کوفه مراجعت داد .

معرفی و مختررا پیرو مذهب کیسانی میدانندولی بعقیده اکثر موزخین تابعیت محمد حنفیه نسبت به حضرت امام بحق زین العابدین (ع) مسلم و اعمال مختار نیز مورد تجلیل حضرت امام جعفر صادق (ع) واقع شده و این مطالب کلیتاً موهوم و از طرف دشمنان خاندان ولایت مآبی از روی غرض جعل شده است و معروفیت مختار بکیسانی از جهت آنست که ابو عمروبن کیسان ایرانی حاجب و صاحب شرطه او بوده است و تمام اعمال او ازقتل و غارت و انتقام بدست او و عده دیگر ازایرانیان انجام شده است .

بهر حال ابن زیاد بعد از مرگ یزید بشام فرار و با مروان حکم بیعت کرد و سپس بحکومت جزیره و موصل و عراق بر قرار و با لشگر زیادی بدان صوب حرکت کرد اما در خلال این احوال مصعب زبیر در بصره و عبدالله انصاری در کوفه از طرف عبدالله زبیر استقرار یافته و مجالی برای حمله ابن زیاد بعراق ندادند ولی مختار در کوفه شدیداً شروع به تبلیغ و دوستان اهل بیت را بشورش و متابعت خود دعوت میکرد و معاندین قضیه رابعبدالله انصاری حاکم کوفه رسانیده و او را وادار کردند که مختار را اسیر و زندانی نماید که باز بشفاعت عبدالله بن عمر در نزد ابن زبیر با دادن ده نفر ضامن آزاد گردیدو قسم یاد کرد بر خلاف مصالح حکومت مادامی که عبدالله در کوفه امارت دارد رفتاری نکند و بلا فاصله باز عملیات خودرا شروع نمود ولی بزرگان شیعه انقلاب را با حاکم بودن عبدالله انصاری که مردی مدبر و سندی بر تعهدعدم شورش از آنان در دست داشت صلاح نمیدانستند و متفقاً درخواست عزل او را نمودند ـ عبدالله زبیر ابن مطیع را که

با مختار دوستی کامل داشت بحکومت کوفه بر قرار کرد ـ ابن مطیع لدی الورود در مسجد کوفه اعلام کرد که بامردم بطریقه شیخین (حکومت ابوبکر و عمر بعد از حضرت رسول فوق العاده جالب توجه بود ـ ولی حضرت امیر یک مهربانی های مخصوصی را بر آن افزود .) رفتار خواهد کرد یکی از بزرگان شیعه در جواب گفت برویه شیخین اعتراضی نیست ولی ما میل داریم که بطریقه امیر المؤمنین (ع) با ما رفتار شود .

بالجمله تشکیلات شیعه در زمان حکومت ابن مطیع تکمیل و حتی ابراهیم بن مالك اشتر نخعی که بزرگترین دوست خاندان علی بن ابی طالب (ع) بود و از متابعت مختار سر پیچی و خود را مستحق امارت شیعه میدانست باستناد نامه محمد حنفیه متقاعد گشته و به بیعت مختار در آمد و مقرر گردید که شب پنجشنبه در خانه مختار جمع و و بعلامت انقلاب آتش بزرگی روشن و بمراکز شهر حمله نمایند و برای جلو گیری ازدسایس دشمن مخصوصاً تأکید کردند که اگرقبل از شب معهود آتش بهبینند از خانه های خود خارج نشوند که مبادا از طرف دشمنان حیله و مکری شده باشد و این قرار در شب سه شنبه گذارده شد .

در همین شب جاسوسان ابن مطیع حاکم کوفه را از تصمیمات شیعه مستحضر کردند و رؤسای قتله امام حسین (ع) او را تخویف و وادار نمودند که مختار را برای شور در امور احضار و سپس محبوس سازد تا از فتنه او آسوده خاطر گردند و بدین ترتیب دو نفر از رؤساء کوفه را که راشد و حسین (در امارت مختار راشد و حسین ازمقربین

بطرف کوفه مراجعت داد .

او واقع شده و در امر انتقام شرکت کردند .) نام داشتند نزد مختار فرستادند چون یکی از آنها از دوستداران اهل بیت بود مطلب را درك و در حین ورود بخانه آیه « واذیمکر بك الذین کفرو » را که مفاد آن اعلام مکر بود قرائت نمود و سپس بادای رسالت پرداخت مختار بفراست دریافت و بعلت کسالت آنروز را از حضور عذر خواست و وعده داد که بعد از بهبودی بملاقات امیر کوفه برود آنها نزد ابن مطیع رفته و آنچه شنیده بودند گفتند بعلاوه راشد شرحی از کسالت و ضعف مختار فرو خواند و حسین هم مطلب را مکتوم و باسکوت مراتب را تصدیق کرد ابن مطیع فهمید که مختار عذر آورده و در کار خود متحیر ماند .

در این تاریخ اهالی کوفه عبارت از سه دسته مهم بوده‌اند .

۱ ـ شیعه و طرفداران خاندان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

۲ ـ قتله امام حسین و آنان که در وقعه طف شرکت داشتند

۳ ـ یکدسته مردم محتاط و کناره گیری که در حوادث بعد از فوت معاویه دخالت ننموده و کنج عزلت گزیده بودند .

البته اتکاء حاکم کوفه بدسته اول و سوم موردی نداشت زیرا شیعه در امر انتقام برای خود مرکزی جستجو مینمود که بهتر از کوفه جائی یافت نمیشد چه منظور اصلی آنها قتل عده از اهالی همین شهر بود و دسته سوم که در فتنه ابن زیاد دخالتی نداشتند بداهتاً در این موقع که آثار شوم آن ظاهر و از هر گوشه و کنار صدای مخالف و مؤالف بلند بود دیوانه نبودند که خود را وارد معرکه نمایند و بعلاوه سکوت بهتر منافع آنان را حفظ میکرد .

پس ناچار ابن مطیع میبایست دست بدست قتله امام حسین (ع)

داده و حکومت خود را حفظ و تأمین نماید و از پیشرفت شیعه که امارت او و زندگانی قتله را بمخاطره میافکند جلوگیری کند .

لذا بدون تأمل رؤسای آنانرا طرف شور قرار داده و در نتیجه مقرر داشتند که شب چهار شنبه هر یك از سرداران ایشان با قبیله خود مأمور حفاظت یکی از محلات شهر شده و نگذارند که موقع خروج کسی بکمك مختار برود ابن مطیع و عمر سعد هم با عدهٔ بطرف خانه مختار حمله برده او و کسانش را مقتول و شیعه را متفرق و مانع از توسل ایشان باقدام دیگری کردند و بلافاصله این نقشه صورت عمل بخود گرفته و هر یك از صاحب منصبان قتله با مردم قبیله خود مراکز شهر را اشغال کرده و کلیه راهها را گرفتند تا کسی بمدد مختار نرود و در نهایت شدت از عبور و مرور مردم جلو گیری و مخصوصاً ایاس پسر مضارب را که خود از قتله و بعلاوه داروغه شهر بود بحفاظت بازار گماشتند . خلاصه امیر کوفه بوسیله تشکیلات جدید خود آسوده خاطر و با رؤسای بزرك قتله در دارالاماره قرار گرفت تا پس از تکمیل استعداد خود بگرفتن مختار اقدام کند .

خروج مختار

ابراهیم پسر مالك اشتر که پدر عالیمقدارش از بزرگترین رجال نامدار اسلام و طرفدار جدی حضرت امیر المومنین (ع) و رئیس قتله عثمان بشمار میرفت و مکرر حضرت درباره او فرموده بوده که مالك برای من مثل من برای پیغمبر در پیشرفت مرام و مقاصد حقه اسلام خدمت نموده و خودش نیز در اخلاص و ارادت بخاندان نبوت و ولایت دست کمی از پدرش نداشت و در شجاعت و جرئت شهره عصر خود

بوده است ابراهیم در سن چهارده سالگی در خدمت پدر بزرگوارش بشرف
دست بوسی حضرت امیرالمؤمنین (ع) مفتخر و از آن یکه تاز میدان
وصایت و ولایت طریق حمله و جنگ آموخته و شمشیری هم باو عطا
فرموده بود که عزیزترین اشیاء او بشمار میرفت .

بالجمله این نامدار که احدی دو قصد قربت و خالص او تردید
نکرده از اقدامات سریع ابن مطیع اطلاع حاصل و تصمیم گرفت که
شبانه با مختار ملاقات و در اطراف قضایا مشاوره نمایند چون حرکت
بحال انفراد با وضع حاضر شهر خطرناک بوده لذا باتفاق یکصد نفر از
اتباع و عشیره خود سلاح جنگ در زیر لباس پوشیده و باستثنای نیزه
که علامت خروج بوده کلیه آلات جنگی را برخود راست کرده و مانند
رستم دستان بر اسبهای خود سوار و بطرف خانه مختار راندند . در
این ساعت یکی از دوستان خبر داد که طریق بازار خطرناک تر از
طریق دیگر است زیرا ایاس ابن مضارب داروغه شهر چندین نفر را
به بهانه هائی اسیر نموده و بهیچ کس اجازه عبور نمیدهد و از جهت
علاقمندی اصرار و التماس کرد که ابراهیم ازراه دیگر بخانه مختار برود
حمیت و غیرت ابراهیم بجوش آمده و بی اختیار قسم یاد کرد که بجز از
راه بازار از طرف دیگر نخواهم رفت و بصوب بازار حرکت نموده .
همینکه طنطنه حرکت او بگوش ایاس رسید خودش شخصاً سر راه
بر او گرفته و مواخذه نمود که در این وقت شب بچه حق و باجازه که
با جمعیت سواره حرکت مینماید ابراهیم در جواب ملایمت کرده و
گفت چون من خود را از دوستان شما میدانستم باین امر اقدام کردم
و دیگر این کار را نخواهم کرد ولی ایاس برشدت خود افزوده و کلمات

نا سزائی بر زبان راند ابراهیم شخصی را که در پشت سر ایاس ایستاده
و نیزه خطی خوبی در دست داشت و بمنظر او آشنا میآمد با اشاره بنزد
خود طلبید او هم گمان کرد ابراهیم میخواهد درنزد داروغه شهر شفیع
قرارش دهد و بلا درنگ پیش راند . ابن اشتر بچابکی و چالاکی نیزه
را از دست او ربوده و با یک نعره الله اکبر سنان آنرا بسینه ایاس کوبید
که فوراً از اسب درغلطید و لشگرش بخیال آنکه لشگر زیادی بآنها حمله
آورده رو بفرار گذاردند ابراهیم امر فرمود تا سر آنملعون را که از
سای وقعه طف بوده بریده در سر همان نیزه زدند و بدون درنگ
بخانه مختار شتافت در این ساعت مختار هم بمساعدت ابو عمرو کیسی
ایرانی که از محرکین اولیه این انقلاب بوده از قضایا مستحضر شده و
با هشتادنفر از غلامان و اتباع وعشیره خود سلاح جنگ پوشیده و مستعد
دفاع از خود بودند بهر حال ابراهیم پیشنهاد نمود که باید فوراً علامت
انقلاب و خروج را ظاهر کرد اما مختار صلاح نمیدانست و میگفت ما
خود تأیید کردیم که قبل از شب پنج شنبه طرفداران ما آتش را حمل
بر مکر و حیله دشمن نمایند . ابراهیم گفت شحنه شهر را کشتم و
خانه زنبور را بر هم زدم اینک حاکم کوفه با تمام قتله امام و لشگر
کوفه بحرب ما خواهند آمد و کار از کار گذشته است سپس علمی که
دوازده شقه داشت بر بام خانه مختار نصب نموده آتش زدند و بزدن
کوس جنگی شروع و در شب چهار شنبه ۱۴ ربیع الثانی سال ۶۶ قمری
هجری امر خروج خود را اظهار و دوستان اهل بیت را بمدد خود
دعوت کردند ولی احدی بآنها نه پیوسته و آن دو نامدار با یکصد
و هشتاد نفر اتباع خود معابری را که ممکن بود طریق حمله واقع شود

بطرف کوفه مراجعت داد .

گرفته و نگذاردند که قلت عده آنها فهمیده شود ابو عمرو ایرانی بدر خانه دوستانی که در آن نزدیکی واقع شده بودند رفته و یك یك آنها را بلشکر شیعه ملحق میکرد و از طرفی همینکه خبر کشته شدن شحنه شهر بابن مطیع رسید راشد پسر ایاس را که او نیز از قتله امام بوده طلبید و شحنگی کوفه را باو داده و با لشگر زیادی به بازار و میدان فرستاد که تا از اجتماع شیعه جلو گیری کند و از طرف حاکم اجازه یافت که قاتل پدرش را دستگیر و بهر نحو که خواسته باشد بقتل برساند .

راشد مرد متهور و شجاعی بود و برای گرفتن انتقام پدر بطرف میدان تاخت مختار نیز ابراهیم را با یکصد سوارش مأمور کرد که موانع بین بازار و میدان و خانه او را مرتفع نماید تا مردم بتوانند بکمك او بیایند

در نیمه شب تلاقی فریقین دست داد و با حسن تدبیر و شجاعت فوق العاده آندست پرورده شاه ولایت راشد و عدهٔ ازلشگرش بقتل رسید و ابراهیم مظفر و منصور نزد مختار بر گردید و در نتیجه موانع عبور در قسمتی از شهر برداشته شد و مردم فوج فوج بلشکر شیعه پیوسته شدند همینکه عده لشگر فزونی گرفت وابراهیم از مرکز شیعه خاطر جمع شد با همان صد نفر عشیره خود شروع کرد در نواحی شهر بگردش و در هر کوی و برزن نعره یا آل ثارات الحسین کشیده و خود را بمردم معرفی و خروج واقعی را اعلام و مردم را بخود ملحق میکرد تاعده او بیکهزار و دویست نفر رسید زیرا عبور عدهٔ قلیل از ترس حمله دشمن در معابر کوفه امکان پذیر نبود .

بالجمله خبر قتل راشد و قوی شدن شیعه بابن مطیع رسید از ترس اینکه مبادا بدارالاماره حمله شود بر جان خود ترسید و امر نمود که قتله امام حسین (ع) از محلات کوفه بر خواسته و در اطراف دارالاماره اجتماع نمایند در اینموقع سپیده صبح دمیده و هوا روشن شده بود مختار و ابراهیم چنین صلاح دیدند که از شهر خارج و در دیر هند فرود آیند که در صورت طولانی شدن جنك بتوانند از قبایل صحرا نشین استفاده نمایند .

و بلا درنك بدانجا شتافته و لشگر خود را که در حدود ۷ هزار نفر و دائماً در تزاید بود صف آرائی کردند ـ ابن مطیع یکمرتبه دیگر شبث ربیعی و زجر ابن قیس را با لشگر های زیاد بجنك شیعه فرستاده ولی در مقابل روحیه قوی آنان و سردار جنگجوئی مانند ابن اشتر دوام نیاورده و بفاصله چند ساعتی متفرق گردیدند ناچار خود او با تمامی قتله و لشگر کوفه بخارج شهر عزیمت و در مقابل شیعه لشگر گاه ساختند و سه روز گاهی با مبارزتهای انفرادی و گاهی با جنك همگانی حمله و دفاع میکردند تا اینکه روز سوم ابن مطیع شخصاً بمیدان آمده و مختار را بمبارزت طلبید او نیز فوراً در برابرش آمد و بطعن و ضرب پرداخت ابن مطیع شروع بگله گذاری نمود که با دوستی قدیمی بچه علت حکومت را بر او تباه کرده و مردم را بشورش واداشته است مختار هم به نقض وعده ابن زبیر و لزوم قتل کشندگان امام اشاره نمود و وعده داد که ابن مطیع را بسلامت بهر جا که خواسته باشد برود برساند در این حال یکمرتبه مختار اسب خود را برگردانیده و بصف لشگر خود تاخت و بمجرد وصول از مرکب در غلطیده و بیهوش شد

بطرف کوفه مراجعت داد .

ابراهیم مانند شیر ژیان زمام امور لشگر را بدست گرفته و مبارزی بجنك ابن مطیع فرستاد و مجدداً بصفوف لشگر سر کشی و آنهارا بمردم کار آزموده سپرده و سپس خود سر مختار را بدامن گرفت و با پاشیدن آب سرد و عطریات او را بهوش آورد بطریقیکه با دست قلب خود را نشان داد سلاح جنك و لباس او را کنده دیدند که سینه‌اش متورم و بالا آمده بالاخره زبان باز کرد و قضیه را چنین بیان کرد که این حرامزاده از جنك خود داری و بمذاکرات محبت آمیز اورا مشغول و از کمینگاه سنك بزرگی بسینه او زدند و تیرهائی هم انداخته اند که خوشبختانه باو تصادف نکرده است در آن حال ابن مطیع بر مبارز لشکر شیعه غلبه کرده و او را شهید نمود که حوصله بر ابراهیم تنگی کرده و مانند پیل مست بطرف او تاخت ابن مطیع که مرد میدان‌او نبود رو بفرار نهاد ابن اشتر خود را بقلب سپاه او زده و انتظامات صفوف را بر هم ریخت از طرفی هم بامر مختار تمامی بزرگان شیعه بحمایت ابراهیم بحمله پرداختند که پس از مقاومت شدیدی لشگر کوفه در هم شکست و ابراهیم با بیرق الوان که علامت مخصوص شیعه بود فاتحانه وارد شهر کوفه شد بلا فاصله مختار باتمامی لشگر دار الاماره را محاصره و ابوعمروایرانی مأمور حفظ دروازه ها شد که کسی نتواند فرار نماید سه روز هم در اطراف دار الاماره باسنك و تیراندازی کر و فری بود تا اینکه بر محصورین کار تنك شد و تقاضای تسلیم کردند رؤسای شیعه چنین صلاح دیدند که اجازه بدهند ابن مطیع بسلامت از کوفه به بصره نزد مصعب زبیر برود مشروط بر اینکه بفتنه و فساد نپرداخته‌و سعی کند بین اولاد زبیر و مختار را با واگذاری حکومت کوفه

اصلاح نماید و بعد از هفت روز جنك و جدال فتح کوفه بدین ترتیب تکمیل شد و مختار بامارت بر قرار گردید و اعلامیهٔ بطریق ذیل در شهر انتشار داد ۱ ـ قضاء شرعیه با شریح قاضی است ۲ ـ مردم شهر و اهل ذمه کاملا در امان و مطابق رویه خلفاء راشدین با آنها سلوك میشود

۳ ـ باستثنای آنچه از قتله امام حسین (ع) که در میدان جنك کشته شده‌اند بقیه در امان و کسی حق تعرض بآنان را ندارد و این رویه کاملا طبق مقتضیات سیاست اتخاذ شده بود زیرا ابن زیاد بالشگر فراوان بامر عبدالملك مروان در موصل متوقف و مترصد حمله بعراق بود ـ و از طرفی مصعب برادر عبدالله زبیر در بصره حکومت داشت و بسهولت راضی نمیشد که کوفه از تصرف آنها بیرون برود ـ و خود عبدالله زبیر هم در مکه کوس خلافت میزد و با ایذاء بنی هاشم مخصوصاً محمد حنفیه پسر حضرت امیرالمؤمنین (ع) موجب زحمت مختار میشد ـ و قتله امام حسین (ع) نیز در کوفه خودشان عده کثیری بودند و محمد اشعث که یکی از بزرگان آنان بود در آنطاکیه از طرف عبدالله زبیر حکومت داشت در یك همچه حالی تعرض بآنان صلاح نبود و موجب تزلزل امارت شیعه میگردید ـ اما شریح قضاء کوفه را قبول ننموده زیرا اولا مردم شیعه نظر خوبی با او نداشتند و ثانیاً حکومت مختار را بی اساس میدانست و میترسید بعد مورد مؤاخذه ابن زبیر یا عبدالملك مروان که هر دو خود را خلیفه میدانستند بشود

اولین حمله از طرف بصره ـ بر حسب تصمیم شورای رؤسای شیعه نیمه شب هشتم خروج درب دار الاماره باز وعبدالله مطیع باخدمه‌اش آزاد و دست مختار را بوسیده با وسایل مسافرت که برای آنها تهیه شده

بطرف کوفه مراجعت داد .

بود بطرف بصره مسافرت کردند و قضیه اتفاق شیعه و سقوط کوفه را به مصعب زبیر اطلاع داده و بجای سعی در اصلاح او را تحریص و ترغیب بلشگر کشی کوفه نمود مصعب بدون تحصیل اجازه از عبدالله زبیر برادرش لشگر بزرگی ترتیب داده و ابن مطیع را با چهارده هزار نفر از راه خشکی بطرف کوفه اعزام داشت و خود با عده زیادی پیاده و تیر انداز از راه دریا بدان صوب رهسپار شد - از آن طرف مختار بعد از فتح کوفه حکام و عمال خود را در شهر های توابع کوفه استقرار داده و در نهایت دقت بامارت پرداخت و بوسیله ضبط بیت المال کوفه و وصول خراج معمول عصر اتباع خود را کاملا خوشنود نمود و از آنجائیکه مردی جهاندیده و کار آزموده بود میدانست که در بین چند دشمن قوی پنجه شام - مکه - بصره - قتله امام در کوفه نمی‌توان فارغ زیست لذا همیشه در کار ها شخصاً غور و بعضی عمال خود را بمراقبت مردم واداشته بود و از اشخاص مظنون تحقیقات عمیقه بعمل میآوردند - و خود نیز روزی یك مرتبه باتفاق ابراهیم اشتر باطراف شهر رفته و وضع شهر و اهالی را مورد سر کشی قرار میداد و هر آن منتظر حمله بنی امیه و بنی زبیر از خارج و یا بروز فتنه در خود کوفه بود که جواسیس خبر حمله بصره و ورود ابن مطیع را بنواحی کوفه رسانیدند - فوراً رؤسای شیعه را احضار و در باب دفاع بشور پرداختند و در نتیجه قرار شد که مختار و قسمتی از شیعه در کوفه مانده و ابراهیم بسرداری قسمت دیگر بجنك لشگر بصره برود - زیرا خوف داشتند که در صورت خالی گذاردن شهر قتله امام اتفاق و از پشت سر بآنها حمله نمایند - چنانکه مصعب همین دستور را بآنها داده بود ولی خوشبختانه

جواسیس او گرفتار و نامه‌های او بمقصد نرسید - بهر حال ابراهیم با لشگر کافی باستقبال ابن مطیع رفت و در نزدیکی قریه مزار تلاقی فریقین دست داد و بزرگان شیعه مخصوصاً ابن اشتر و احمد شمیط و ابن غارب و عبدالله کامل هر یك با مردم قبیله خود بحدی جد و جهد کردند که نه فقط لشگر بصره را شکست دادند بلکه بکلی آنانرا متفرق و لشگرگاه ابن مطیع را متصرف شدند - چون پایان کار بشب منتهی شد بصریان قریه مزار را مامن خود قرار داده و بدفاع پرداختند و از طرفی لشگر شیعه نیز بواسطه تاریکی شب و بی اطلاعی از مقدار لشگر دشمن و اوضاع محلی ناچار بترك جنك شدند چون این جنك بطور تصادف وبدون مقدمه واقع شده بود و تمامی مردم کوفه خستگی راه و جنك طولانی را داشتند ابن اشتر مقرر داشت که سرداران هر یك از طرفی بکشیك پرداخته و افراد لشگر استراحت نمایند - نیمه شب ابن کامل اسدی یکنفر نصرانی را اسیر کرده و نزد ابن اشتر فرستاد که غیر از زبان رومی زبان دیگری نمیدانست در لشگر کوفه صعصعه نامی زبان رومی میدانست و با او بمذاکره پرداخت و معلوم داشت که این شخص بانطاکیه میرود چون کلیه کشتی ها را ابن - زبیر گرفته از راه دریا موفق بمسافرت نشده و میخواهد از راه خشکی برود ابراهیم گفت که تا خاتمه کار مصعب زبیر باید در توقیف مانده و بعد بهر کجا میخواهد برود سپس مذاکراتی راجع بعلت نزاع کوفه و بصره با مترجم نمود و بالاخره اقرار کرد که جاسوس ابن مطیع و برای فهمیدن استعداد و عدهٔ لشگر شیعه مأموریت دارد و در نزدیکی مزار دیری دارد که مقر ابن مطیع واقع شده و منتظر ورود مصعب از

بطرف کوفه مراجعت داد .

از طریق شط است و پیشنهاد نمود که یك نفر مرد شجاع همراهش بفرستند تا براهنمائی او مصعب و عبدالله را بقتل رسانیده و نزاع خاتمه یابد .

با اینکه سرداران شیعه موافق نبودند ابراهیم شخصاً داوطلب اینکار شده و احمد بن شمیط را بسرداری لشگر انتخاب و رؤسای دیگر را تحت اطاعت او قرار داده و سپس خود را بشکل راهبی ساخته و شمشیری حمایل نموده باتفاق راهب بدیر رفت ملازمان ابن مطیع آنها را گرفته و نزد او بردند که پس از معرفی راهب صاحب دیر هر دو مرخص و بگوشهٔ خزیدند ولی ابراهیم تا صبح هر چه سعی کرد فرصت برای کشتن او پیدا نکرده و دفعة خبر ورود مصعب به بندر رسید که ابن مطیع با تمام لشگر باستقبال شتافتند ناچار راهب را وداع کرده و بکنار شط آمد که اطلاعاتی حاصل نماید و دید که لشگر بصره با استعداد کامل پیاده میشوند و خود مصعب که مردی شجاع و متهور بود باحالتی خشمناك بخشکی آمده و بر اسبی سوار شده و بطرف قریه مزار شتافت در اینحال یکمرتبه چشمش بر ابراهیم افتاد و پرسید که این شخص کی است و چرا مانند سایرین خدمت نمیکند بنظر من جاسوس است او را نزدیك طلبید و احوال پرسید ابراهیم جواب داد که عربی بدویم رسم خدمت ندانم و بکمك آمده ام مصعب قبول نکرده و اورا بیکی از معتمدین خود سپرد که فرار نکند و تأکید نمود که این شخص یکی از بزرگان عرب بنظر میرسد و نباید از او غافل شوید . بالجمله لشگر بصره تدریجاً از کنار آب حرکت و در مقابل لشگر کوفه خیمه و خرگاه برپا کردند و ابراهیم نیز در خیمه مخصوصی محبوس گردید

و دائماً فکر میکرد که آیا در غیبت او چه بر سر لشگرش خواهد آمد ابن زبیر هم تمام حرکات و حالات او را شخصاً تحت نظر گرفته و با فراست دریافته بود که محبوسش ابراهیم است و چون او را ندیده و نمی شناخت دلیلی بر اصابت فراست خود نداشت و ابراهیم هم بر عرب بدوی بودن خود اصرار داشت . و از طرفی مصعب بقتل او راضی نبود زیرا میدانست که ابراهیم از شجاعان عرب و وجود او برای حمله بشام مفید خواهد بود و خیال میکرد که مختار را کشته و شیعه را متفرق و ابراهیم را بسپه سالاری خود انتخاب و در جنك با بنی امیه از او استفاده نماید چنانکه همین نقشه را بعدها در موصل عملی نمود و در جنگ

با عبدالملك مروان با یکدیگر اتفاق و در یکروز کشته شدند نهایت وجهه نظر آنان فرق داشت مصعب برای توسعه حکومت آل زبیر کوشش میکرد - ابراهیم جنك با بنی امیه را جهة قلع بنیان ظلم و جور و انتقام اهل بیت طهارت واجب میدانست که مقاصد مختلفه آنان چون هدف واحدی داشت و آن شکستن لشگر شام بوده یکدفعه مورد عمل قرار گرفت . بهر حال دو سه روزی بصریان و کوفیان بجنك و جدال مختصری پرداختند تا اینکه یکروز ابراهیم فرصت پیدا کرده مستحفظ خود را مقتول و بلشگر گاه خود آمد و نامهٔ راجع بمعرفی خود بمصعب نوشت که قریباً با شمشیری که از طرف شاه ولایت باو مرحمت شده ابن زبیر و ابن مطیع را ادب خواهد کرد تا دیگر بخاك کوفه قدم نگذارند روز بعد مصعب ابن مطیع را با عده زیادی از لشگرش مأمور حمله نمود از طرف شیعه عبدالله کامل بدفاع پرداخت ولی ابراهم طاقت نیاورده و بصورت یکی از افراد قبیله اسدی خودرا

بطرف کوفه مراجعت داد .

وارد آنها کردو بحدی جد و جهد و کوشش نمود که لشکر بصره‌را شکست داده‌و بتعاقب انها پرداخت و در همان حال خود را بابن مطیع که سر منشاء این فساد شده بود رسانیده و با شمشیر ضربتی بر سرش زدو بقتلش رسانید و برای اینکه کار را یکسره نماید فرمان داد که تمامی سرداران شیعه در تعاقب لشکر بصره بحمله سلطانی پردازند و سعی نمایند آنچه از جنگجویان وقعه طف در لشکر مصعب بیابند بقتل رسانند (زیرا بعد از خروج مختار اغلب آنان به‌بصره گریخته بودند) بالجمله لشکر شکسته بصره بلشکر اصلی رسیده‌و با مردم تازه‌نفس و احتیاطی تقویت شدند ولی باز سردار نامی شیعه اجازه باز گشت نداده و با ذکر وحشی گری های وقعه طف و جسارتهای بیحسابی که‌باهل بیت طهارت شده بود اتباع خود را تحریص و تشجیع و امر نمود که یکمرتبه بر لشکر گاه بصریان تاختند و بهر جا دست یافتند آتش زده و طناب خیمه ها را قطع و انتظامات آنها را مختل نمایند گر چه مصعب مرد شجاع و پر دلی بود و این کوشش به نتیجه قطعی منتهی نشد اما بحدی در بدی روحیه اهالی بصره مؤثر واقع گردید که ابتهارا مجبور بعقب نشینی بی هد پی و بالاخره فرار کردندابن اشترفتحنامه بکوفه فرستاد و اجازه خواست که بطرف بصره حمله نماید ولی بزرگان شیعه صلاح ندانسته و او را بمراجعت وادار نمودند و در بین شوق و شعف عمومی مظفرانه مراجعت نمود . گویند که‌دراین جنك یکی از اولاد حضرت علی (ع) درهمان قریه موسوم بمحمد نهشلیه مریض بود ودرهمان حل فوت وباکشته شده‌است وبهمین جهت آن محل بمزار معروف شده وفعلا قبرش زیارتگاه است

تاریخ اولین امارت شیعه دومین حمله از طرف شام

بعد ازمردن یزید خلافت در شام مورد کشمکش بین چند نفر از بنی امیه واقع شده و در نتیجه بمروان و پسرش عبد الملك قرار گرفت و این زیاد را بحکومت موصل و عراق عرب وعجم انتخاب و با لشگر زیادی بدان صوب اعزام نمودند عبیدزیاد درموصل رحل اقامت انداخته و عامر ابن ربیعه را با لشگری آراسته بکوفه گسیل داشت

عامر بااحتیاط کامل تانزدیکی کوفه‌رانده‌و طرق را بمردم کار آزموده سپرد تاشیعه کوفه را غافل گیر نماید و جاسوسانی‌هم‌برای کسب‌اطلاع ازحالات‌مختار وتعداد جمعیت‌شیعه و طریقه سلوك‌با قتله امام حسین‌و دعوت آنان بمساعدت خود بکوفه فرستاد یکی از فرستادگان او که دوستدار اهل بیت طهارت بود سفارشنامهای ابن زیاد و پیغام عامر راکه به رؤسای کشندگان‌امام داشت تسلیم مختار نموده و بدین وسیله چهارده نفر از اهل کوفه که طوطئه سوء قصدی برای کشتن‌مختار داشتند شناخته شده و اعدام‌شدند ولی باز ابراهیم خودرا در معرض خطر قرار داده‌و بقصد کشتن سردار شام‌تغییر وضع‌داده‌و باتفاق جاسوسی بلشگر شام رفت‌اینگونه اقدامات ابن اشتر نه ازجهت‌تمائل‌او بخدعه وحیله بود بلکه اضطراراً این اعمال‌خطرناك را برای پیشرفت مقصوداصلی خود که انتقام بود انجام میداد تاروحیه لشگرهای مهاجم را بواسطه نداشتن سردار خراب کرده و نتوانند مدت مدیدی در حمله بکوفه پا فشاری نمایند

بطرف کوفه مراجعت داد .

زیرا درصورت طولانی شدن جنك حتما لشگر شیعه از پادرمیاید چه داخله کوفه سراسر قتله امام واز ترس شمشیر سکوت اختیار کرده بودند ودرواقع بزرکترین دشمنان شیعه محسوب میشدند و اگر مختصر ضعفی در آنان دیده میشد بر جمعیت شیعه حمله ور میگردیدند چنانکه مهاجمین بصره و شام بهمین امید وانتظار بودند

بالجمله ابراهیم وجاسوس بمجرد ورود درلشگرگاه شامیان مورد سوء ظن واقع شده وآنان را نزد عامر سردار سپاه بردند اتفاقا عامر ابراهیم را میشناخت و با استهزاء گفت ای پسر اشتر یقین برای گشتن من خودرا بدین صورت در آورده آن شیر دل نترسید و جواب داد آری خداوند قادر است که مرا توفیق دهد

عامر خندید و امر نمود که هردو را بقتل برسانند ولی چون جاسوس ازدی بود طایفه او اعتراض کرده و عامر را از اعدام فوری آنان مانع شدند سپس هریك از آنان در خیمه جداگانه محبوس گردیدند و پاسبانان غلاظ وشدادی برآنان گمارده شد

ابراهیم تمام شب را به تلاوت قرآن مجید مشغول بود وابدا عجز ولابهٔ ازجهة گرفتاری خود نمی نمود رئیس پاسبانان که مراقب حرکات او بود (یقین حاصل کرد که عقاید شیعه بر حق و با قوت ایمان ابراهیم به چنین کار خطرناکی اقدام کرده بدین جهة مقارن طلوع صبح نزد او آمده و بندهایش را بازنموده و باطرز لباس شامی او را ازلشگرگاه خارج نموده ابن اشتر باتعجیل تمام بطرف کوفه رهسپار شد بعد از طلوع آفتاب عامر که ازشوق گرفتاری ابراهیم سرمست شده بود آنان رابحضور طلبید ولی پاسبان جواب داد که فرار کرده اند

عامر با عتاب زیاد امر بتوقیف حاجب نمود و فرمان داد که کلیه لشگرش بطرف کوفه حرکت و ابراهیم را جستجو وهرکس را یافتند اسیر نموده و نزدا و بیاورند و خود وخاصانش نیز سوار و بیازرسی پرداختند اما ابراهیم مدتی در صحرا دویده و قریب ظهر از پا درآمد و بناچاری درسایه درختی توقف و استراحت نمود — پس از لحظهٔ دید که ازدور یك نفر سوار بطرف او میاید خوب نگاه کرد معلوم شد که شخص عامر سردار شامی است آهسته از درخت بالا رفت و در کمین نشست عامر از هوای گرم وتشنگی مشرف به هلاکت بپای درخت رسید از اسب پیاده شده و در سایه درخت بانتظار رسیدن لشگریانش استراحت نمود

دراینحال ابراهیم مانند اجل معلق خودرا از درخت بزیر افکنده و بر او حمله ورشد عامر فریاد کشید توکیستی که مرا نشناخته با من نزاع داری ابراهیم گفت من پسر اشتر نخعی هستم که دوش اسیر تو بودم وفورا با خنجر بران شکم اورا دریده وسرش را از بدن جدا کرده وبر اسبش سوار وبطرف کوفه تاخت بعضی از مردم شام باو رسیده وتصور کردند که عامر امیر آنها است و گفتند بهتر آن است که امیر مراجعت فرماید زیرا هوا گرم شده است

ابراهیم جوابی نداده وبمرکب راندن ادامه داد تا از نظر آنان غائب گردید — اما مختار دو سه روزی ابراهیم را ندیده و درمقام پرسش برآمد و معلوم داشت که باتفاق آن مرد ازدی به لشگرگاه شامیان رفته است بلا فاصله به تنظیم لشگر پرداخت و با تمام بزرگان و سرداران شیعه بطرف موصل عزیمت

بطرف کوفه مراجعت داد .

نمودوا بوعمرو ایرانی رئیس شرطه رابحکومت کوفه گماشت تاار
مخالفین احتمالی جلو گیری نماید وسفارش های زیادی در باب
مراقبت شهر کرد پس ازطی چندین فرسنگ راه از دور سواری پیدا
شد که بطرف کوفه می آمدهمین که نزدیك شد دیدند که ابراهیم
اشتر است وسر عامر را درجلو پای اسب مختار انداخته وهر دو پیاده
شده یکدیگر را دربر گرفتند سپس مختار امر نمود که منادی سلامتی
ابراهیم و قتل عامر رابه اطلاع تمامی لشکر رسانیده و کوس
شادمانی زدند در این حال سوار دیگر دررسیده و معارم شد همان شخص
ازدی است که ابراهیم را به لشگر گاه عامر برده بود او نیز
سر مستحفظ خودرا برزمین انداخته واظهار داشت که به کمك
بعضی اقارب خود موفق به قتل پاسبان وفرار شده است

مقارن این حال سوار دیگری دررسید که پاسبان ابراهیم در
شب گذشته بود وقضیه خود را چنین شرح داد که بعد از فرار دادن ابراهیم
او را دست بسته تحویل سیاف دادند که در صورت دست یافتن به
ابراهیم آزادش کنند والا بقتل برسد و درخیمه او محبوس شده است

بعد از چند ساعتی مشاهده کرده که تمام لشگر متفرق گردیده
وجز سیاف کسی باقی نمانده است و به ترتیبی اورا اغفال و بقتل رسانیده و
بطرف کوفه فرار کرده است و هر ۳ نفر عقیده داشتند که باید از
پراکندگی لشگر بدون سردار شام استفاده کرد و بدون هیچ گونه
احتیاط و قواعد جنگی و لشگرکشی بر آن ها تاخت و نگذارد
که در لشگر گاه جمع شده و برای خود امیر و سالاری انتخاب و
تشکیلات جدیدی بدهند یا به هیئت اجتماع موفق به مراجعت
کردند این پیشنهاد در نظر کلیه روسای شیعه پسندیده بود لذا مراتب

را بوسیله رؤسای قبایل به اطلاع تمام افراد رسانیده و به حمله عمومی
مبادرت نمودند بااین تدبیر هیچ دسته از لشکر شام تاب مقاومت
نداشته وبدون جنك منهزم گردیدند بالجمله عده ازشامیان بدست
شیعه وقسمت اعظم آنان از گرسنگی وتشنگی در صحرا ها بهلاکت
رسیدند ولشگر گاه آن ها با کلیه احمال و اثقال و اسلحه و آلات
حرب به دست لشگر شیعه افتاد که پس ازضبط وتقسیم غنائم مظفر و
منصور بکوفه مراجعت کردند . ازدی جاسوس هم تشویق و در
کوفه ماند عده از لشگر شام با زحمت زیاد خودرا بموصل رسانیده
و خبر قتل عامر وشکست خودرا به عبیدزیاد رسانیدند آن ملعون
ازترس حمله مختار به موصل شهر را تخلیه و دو منزل بطرف شام
عقب نشینی کرد و نامه بعد بعبدالملك نوشته شکست عامر وقوت شیعه
را اطلاع و به انتظار وصول کمك در محلی موسوم به نصیبین متوقف
گردید —

مجلس مشاوره محرمانه

بعد از این دو فتح نمایان مختار و ابراهیم تا حدی از تعرض شام و بصره راحت شده
روسای شیعه را جمع و در باب قتل عام قتله امام بمشاوره پرداختند در اینحال
جواسیس شیعه خبر عقب نشینی ابن زیاد و تخلیه شهر موصل را رسانیدند
در نتیجه شور چنین صلاح دیدند که آنوقت متعرض قتله نشده و لشگری برای
تصرف موصل بدان صوب اعزام دارند لذا یزید بن انس را بسرداری
اول و ورقاء بن غارب رابسرداری دوم لشگر انتخاب و باپنج هزار
سوار برای اشغال بلاد جزیره و موصل گسیل داشتند لشگر شیعه بدون

بطرف کوفه مراجعت داد .

برخورد بمقاومتی شهر موصل را متصرف و اهالی را مطیع گردانید ولی دراین حال لشگرهای زیادی از نواحی شامات با ابن زیاد پیوسته و کاملا قوی شده بود چون از حملهٔ شیعه مطلع گردید حصین بن نمیر کندی را با ده هزار سوار برای اخراج شیعه بموصل فرستاد و در نزدیکی موصل تلاقی فریقین دست داد و بعداز چند روز مبارزه بالاخره شامیان شکست خورده و فرار نمودند این دفعه ابن زیاد فوق العاده عصبانی شده و خود شخصاً با یکصد هزار لشکر که در اختیار داشت بطرف موصل حرکت کرد اتفاقا یزید ابن انس

سردار اول شیعه نیز مریض گردید بحدیکه معالجات مفید واقع نشده و برحمت ایزدی پیوست . ابن انس مردی دیندار و عالی همت بود حالیه قبرش بعلت اینکه از بزرگان شیعه و در رکاب مولای متقیان خدماتی کرده بود مزار دوستداران آل علی واقع شده است .

مردم کوفه از جهت فقدان سردار نامی شیعه عموماً دلشکسته شدند و از طرفی ابن زیاد با استعداد فراوان وارد میگردید لذا ورقاء بن غارب سردار دوم شیعه مقاومت را شرط عقل ندیده و فرمان داد که بکوفه مراجعت نمایند و وقایع را بعرض مختار و ابراهیم رسانید ابن زیاد هم در موصل اردو زده و انتشار داد که بعراق حمله خواهد کرد .

تعرض عبدالله زبیر نسبت بمحمد حنفیه در مکه

بطوریکه ذکر شد مختار بنام استجازه از محمد بن علی در کوفه خروج کرد و بر تمام عراق غیر از بصره و قسمتی از ارمنیه و ایران و مدائن مسلط شده بود . و اغلب وجوهی برای محمد و سادات مدینه و خانواده حضرت رسالت مابی می فرستاد

که موضوع خبر منقول از حضرت امام محمد باقر را تشکیل و به دین داری مختار و اتباعش و تابعیت محمد بن علی نسبت بحضرت امام زین العابدین علیه السلام اشعار دارد . بعدازمردن یزید ابن معاویه

عبدالله زبیر در مکه لوای خلافت بر افراشته و در بدو کار مختار هم از اتباع او بود همینکه پیشرفت سریع شیعه را دید در فظر گرفت که بوسیله فشار بر محمد مختار و شیعه عراق را تابع خود گرداند بدین جهت حکم کرد که محمد باید با او بیعت نماید

محمد جواب داد که من حالت انزواء اختیار کرده و با کسی بیعت مینمایم که بر کلیه بلاد مسلمین تسلط داشته باشد و آنهم فقط از باب تقیه است و الا من و تمام بنی هاشم در واقع تابع و پیرو امام بحق علی بن الحسین هستم که او نیز انزوا اختیار کرده و مزاحم کسی نیست ابن زبیر امر کرد تا محمد را در خانه که روی چاه زمزم ساخته شده محبوس نمایند و تا دو ماه مهلت داد که فکر کار خود را بنماید این خبر بکوفه رسید بزرگان شیعه متفقا در مقام قیام بر ضرر اولاد زبیر بر آمدند مختار هم برای اتصال حقیقی خود به محمد از موقع استفاده کرده و لشگرهای متفرقی را بنام انجام عمره واحده بصورت قافله به مکه فرستاد که شرح آن بقرار ذیل است

اول طنبان بن عمار با پانصد نفر ابوالعمره با پانصد نفر ـ هانی بن قیس با پانصد نفر طارق با ۵۰۰ نفر یونس بن عمران با یکهزار نفر و عده‌ای هم بطور غیر منظم از طرق مختلفه که قرار بود در مکه

بطرف کوفه مراجعت داد .

بایکدیگر ملحق شوند
مختار سرداری کل لشگر را بهانی محول و اموال فراوانی هم برای محمد فرستاد. امراء کوفه یك یك بالشگر خود کاروان مانند وارد مکه شده و در مسجد الحرام اجتماع و سپس ملازمان ابن زبیر را از مسجد خارج نمودند محمد از محبس خود بیرون آمده و امر کرد که لشگر کوفه از محاربه خودداری نمایند تا هتك حرمت حرم نشود و از طرفی عمال ابن زبیر هم خود را برای مبارزه حاضر می نمودند اما محمد سردار کوفی هانی را بحضور طلبیده و گفت که من خیال امارت و ریاست ندارم فقط میخواهم که مادام الحیات در خانه خدا بعبادت اشتغال داشته باشم و کسی معترض من نباشد رجال و بزرگان مکه در قضیه دخالت نموده و بین محمد و ابن زبیر را بهمین شرایط صلح دادند سپس اموال تقدیمی مختار بمحمد ابن علی تحویل و بامر او برلشگر کوفه تقسیم گردید و سرداران کوفه بوطن خود مراجعت نمودند این معاهده مدتی مجری بود و کسی مزاحم حال محمد نبود ولی ابن زبیر بعد از قتل مختار نقض عهد کرده و اورا از مکه اخراج نموده و بطرف شام فرستاد که مدتی در آنحدود متوقف و بعد از قتل ابن زبیر با عبدالملك مروان بحکم تقیه بیعت نموده و بحجاز مراجعت و در مدینه اقامت کرد و در مدینه هم برحمت ایزدی واصل و قبر شریفش در بقیع است

روایات دیگری که مشعر بر غائب شدن اودر یمن و تاسیس مذهب کیسانی است اساسا مجعول و این ترهات از طرف معاندین مذهب حقه جعفری بافته شده است

محمد
ابن علی توسط هانی ابن قیلس نامهٔ بشیعیان کوفه نوشته بود که مختار و شیعه عراق را از جهة مسامحه در قتل عام قتله امام حسین مورد شماتت قرار میداد

مشاوره نهانی دفعه دوم

پس از مراجعت لشکر شیعه بکوفه یکنوع نهضت خاصی در اتباع مختار خاصه ایرانیان ایجاد گردید و موجب شد که مجلس محرمانهٔ از مختار و ابراهیم اشتر و ابو عمر و ایرانی تشکیل و نامه محمد ابن علی را مورد شور قرار دادند.

ابو عمرو عقیده داشت که باید بفوریت شهر را محاصره و کشندگان امام را بکیفر برسانند ولی اشتر که در انتقام اهل بیت طاهرین بمراتب جدی تر از مختار و هیچکس در قصد خالص آن سردار نامی تردید نکرده است با این نظریه مخالف و احتجاج میکرد که قبل از قتل عبیدالله زیاد این کار صلاح نیست زیرا بمجرد تعرض بآنان از گوشه و کنار فرار کرده و خود را بآن ملعون میرسانند و قتل عام آنان بطوریکه نتوانند فرار کنند مقدور نیست و در نتیجه بر قوت و شوکت دشمن افزوده شده و حمله ابن زیاد را با طرفداران متفرقی که در عراق دارد تسهیل خواهد کرد.

بهتر آنستکه رؤسای قتله را احضار و بآنها نوید بدهید که قصد من از خروج امارت عراق بوده و انتقام امام حسین (ع) را بهانه کرده بودم و اینك هیچگونه نظر سوئی با شما ندارم چون فعلا خود را برای جنك با ابن زیاد که معارض امارت من است حاضر مینمایم احتیاج بکمك شما دارم تا آنان اغفال شده و بندگان و غلامان خودشان را باختیار ما بگذارند. و ما بتمام غلامان آنها وعده آزادی داده و مهربانی زیاد خواهیم کرد و اموالی هم بآنها می بخشیم تا در نتیجه این عمل دو فائده عاید ما شود.

بطرف کوفه مراجعت داد.

۱ ـ آنکه در زمان جنك ما و عبید زیاد این جماعت بعلت نداشتن مردم خود از طغیان و سر پیچی مأیوس باشند .

۲ ـ آنکه در صورت احداث فتنه همین غلامان را بقتل خواجگان خود وادار خواهیم نمود .

بدیهی است که غلامان آنها برای آزادی کامل خود در این امر از پشتیبانی ما حد اکثر استفاده را خواهند نمود :

این پیشنهاد مورد قبول واقع شده و بلا فاصله کلیه رؤسا و سر نشینان قتله بدارلاماره دعوت و بهمان ترتیب مورد نوازش واقع شده و بحدی اطمینان حاصل کردند که محمد اشعث قاتل حضرت مسلم ابن عقیل هم که از کوفه فرار و بمصعب زبیر در بصره پیوسته بود بکوفه مراجعت کرده و در خانه خود منزوی گردید.

کلیه آنان برای حسن خدمت و تقرب بمختار غلامان خود را که جمعاً بالغ بر پانصد نفر میگردید بدون شرط با اسلحه متناسب بدارلاماره فرستادند .

ابن اشتر سر پرست مخصوص بر آنان گماشته و با اعطاء جوائز فاخره و گوشزد آزادی و نگهداری خوب از فرمانبرداران جدی و فدائی بی نظیر مختار گردیدند .

سپس لشکر ارائی شیعه برای جمله بموصل شروع و ابراهیم را بسرداری لشکر انتخاب و با ده هزار نفر از رؤسای قبائل که از شجعان روزگار و هر یك طالب افتخار کشتن ابن زیاد غدار بودند بطرف موصل روانه نموده و خود مختار نیز تا ساباط از ابراهیم مشایعت و سپس یکدیگر را تودیع و مراجعت کرده در حفاظت شهر مراقبت مینمود.

« طوطئه »

یکروز بعد از حرکت ابراهیم اشیث ربیعی بخانه عمر سعد که سرداری لشکر ابن زیاد را در وقعه کربلا داشت رفته و گفت میدانی که بعد از قتل ابن زیاد مختار با قتله امام حسین (ع) چه خواهد کرد جواب داد هر یك را ببدترین عقوبت و انواع و اقسام شکنجه خواهد کشت شیث پس برای چه بمعاونت قتله امام حسین (ع) بر مختار خروج نمیکنی ابن سعد گفت برای اینکه اولاً اتفاق کلمه بین قتله نیست و ثانیاً مختار در کوفه و نواحی آن مردم زیادی طرفدار دارند و در موقع حاجت نصرت او کرده در این صورت باید گفت ما خودمان در قلع و قمع خود اقدام کرده و هیچگونه حجتی هم بر او نداریم شیث از نزد ابن سعد بیرون آمده و نزد شمر ذی الجوشن و خولی اصبحی رفته و همین کنکاش را تجدید کرد آنها نیز با او موافقت کرده و با عدهٔ از قتله نزد ابن سعد آمدند و بهر طریقی بود او را نیز موافق و سپس شخصی را نزد مختار فرستادند که امیر کهتران را بر مهتران مقدم میدارد بهتر آنستکه این رویه را تغییر دهد .

مختار که بوسیله عیون و جواسیس خود از قضایا مستحضر شده بود جواب داد هر چه بزرگان کوفه صلاح میدانند نوشته و نزد من فرستند تا دستور امارت خود نموده و بر خلاف رضای آنها اقدامی ننمایم ولی فوراً نامهٔ نوشته و بوسیله جمازه سواری برای ابراهیم سردار لشکر کوفه فرستاد و تمامی حالات را باطلاع او رسانید .

بعد از سه روز نامه بابراهیم رسید و با شتاب لشکر خود را بطرف کوفه مراجعت داد .

اما فرستاده قتله که جواب ملایم مختار را بآنها رسانید بر جسارتشان افزوده شده و مجدداً پیغام دادند که غلامان ما را که بزور گرفته نزد ما باز بفرست مختار فوراً آنها را طلبید و اظهار خواجگان آنها را ابلاغ کرد اما متفقاً از رفتن نزد آنان خودداری و اظهار داشتند که ما تا جان داشته باشیم در خدمت امیر خواهیم کوشید .

بالجمله مجدداً پیغام دادند که اساساً ما بحکومت تو راضی نیستیم و بیعت ما از روی اکراه بوده و بایستی از دارالاماره خارج و بخانه خود بروی والا تمام بزرگان کوفه با مردم قبائل اتفاق کرده اند که تو را بقتل رسانند مختار جواب داد که کسی مرا امارت نداده که عزل نماید : و امارت من از طرف محمد ابن علی و بیعتی است که بر گردن عموم اهالی دارم و این اشخاص قسمتی از اهالی کوفه بیش نیستند و سپس به تهیه کارزار و جمع آوری لشکر پرداخت بعضی باو گفتند که تا آمدن ابراهیم بحصار رو تا از شر اعداء خلاص شوی .

مختار قبول نکرده و گفت من هرگز باین زبونی تن در نخواهم داد و آماده کارزار گردید .

از آن طرف کلیه قتله امام حسین (ع) با یکدیگر اتفاق و با محمد اشعث بیعت کرده و میدان کینه را محل اجتماع خود قرار دادند و مختار با غلامان و لشکر خود با آنها بجنگ پرداخته و روز دوم قاتله هنگام غروب آثار ضعف در لشکر مختار ظاهر و غلامان او یك یك میگریختند و مختار بنفس خود جنگ میکرد که رایات لشکر شیعه نمودار و ابراهیم یکسر بطرف اعداء حمله کرد همینکه خبر مراجعت ابراهیم منتشر شد لشکر مختار قویدل گردیده و جمعیت محمد اشعث و

عمر سعد متفرق گردیدند مختار دستور داد که لشکر شیعه آنشب اطراف کوفه را حراست و پاسبانی نمایند تا کسی فرار ننماید و عدهٔ را مأمور نمود که هر یك از قتله را در هر جا یافتند اسیر نموده یا بقتل برسانند و در نتیجه قصور پاسبانها عمرو بن حجاج و محمد اشعث که با حیله‌هائی از کوفه فرار و خود را به بصره نزد مصعب زبیر رسانیدند احدی از قتله که در آن تاریخ زنده بودند کسی نتوانست فرار نماید و اکثر در آن شب و روز بعد بدست لشکر شیعه بجهنم واصل گردیدند و عده زیادی هم اسیر گردیده بودند که معلوم نبود از لشکر کربلا و یا فقط در خروج قتله بر مختار شرکت داشته‌اند بهمین جهت در قتل آنان اقدام نمی‌شد زیرا مختار محاربین خود را عفو میکرد .

« روزهای انتقام »

از این تاریخ به بعد مستحفظین در دروازه های کوفه گماشته شده واحدی بدون تفتیش و اجازه حق خروج از شهر را نداشت .

ابوعمرو حاجب ایرانی و ابن کامل اسدی که متعهد شرطه شهر بودند هر روز عدهٔ را کشته و یا اسیر مینمودند و هر وقت یکی از آنها در شهر حرکت میکرد مردم از عقب او میرفتند که آیا به کشتن یا گرفتن که میرود .

عمر سعد بخانه ابن هبیره که قرابت مهریت با خاندان علی (ع) داشت پناهنده شد و بوساطت او امان نامهٔ بدین مضمون گرفته بود که عمر سعد مادامیکه از کوفه خارج نشده و احداث حدثی ننماید در امان است اسحق ابن اشعث کندی برادر زن عبدالله کامل بخانه او پناهنده شد و شمر ذی الجوشن از کوفه فرار و در یکی از قراء با چند نفر پنهان

شده . خولی اصبحی در دودکش مطبخ‌خانه‌خود زندگانی مینمود ولی اغلب افراد غیر معروف و عادی بیشمار که در کربلا برای جنك رفته بودند یا در میدان جنك بقتل رسیده و یا بلا فاصله بوسیله مأمورین مخصوصی اسیر و کشته میشدند اما از معروفین آنان کمتر گرفتار می شدند .

مختار ابو عمروایرانی حاجب و عبدالله کامل را مخاطب قرار داده‌و مؤاخذه نمود که چگونه است هر که اسیر میشود یا از کسانی است که با من جنك کرده و باید عفو شود یا از رجاله لشکر عمر سعد در کربلا است و رؤسای این قوم گرفتار نمیشوند گفتند علت آنست شما عمر سعد را که سردار لشکر کربلا است آزاد گذاردید و بدین جهت قلوب شیعه در کار سرد شده است مختار گفت خدا مرا امان ندهد اگر او را امان دهم امروز با اتباع خود نزد او بروید و بگوئید امیر تو را احضار کرده اگر اطاعت نمود که نعم المطلوب و اگر ردا و لباس خود را طلبید بدانید که شمشیر میخواهد و فوراً او را بقتل برسانید .

عبدالله بموجب فرموده عمل نموده و سر زده با عدهٔ مسلحانه بخانه او وارد شد عمر گفت چه خبر است عبدالله کامل جواب داد که اجابت کن امیر را گفت امیر را با من چکار است و حال آنکه بخط خودش بمن امان نامه داده است .

عبدالله نامه را خواست و بشرحیکه گذشت قرائت نمود و گفت عجب احمقی هستی تو روزی چند بار احداث حدث کردهٔ و اثر این امان نامه مرتفع شده است ولی گمان بد مبر امیر بعهد خود وفا

خواهد کرد .

عمر سعد فریاد زد که ای غلام عبا و کفش مرا بیاور که نزد امیر بروم .

عبدالله گفت حرامزاده با من حیله میکنی و شمشیر میخواهی و بلافاصله شمشیر را بر فرق آنملعون فرود آوردو هر یك از همرهان ضربتی بر او زده و سر نجس او را از بدن جدا و نزد مختار آوردند در حالیکه حفض پسر او نزد مختار نشسته بود .

مختار پرسید از او که آیا این سر را می‌شناسی جواب داد بلی سر پدر من است و زندگانی بعد از او لذتی ندارد .

مختار گفت راست میگوید او را بپدرش ملحق کنید او را نیز کشته و سر هر دو را نزد پسر دیگری محمد نام گذاردند .

مختار از او پرسید که این سر ها را می شناسی گفت آری سر پدر و برادر من است .

گفت : چه عقیده در باره آنها داری جواب داد من از هر دو بیزارم در دنیا و آخرت زیرا موقع جنك کربلا که ابن زیاد میخواست پدرم را بسرداری لشکر بفرستد من او را از این عمل شنیع منع میکردم ولی برادرم او را تحریص می نمود که بحکومت و امارت برسند اینك بجزای اعمال خود رسیدند .

مختار گفت آیا بر صدق مدعای خود شاهدی داری گفت آری مادرم در این جریان حضور داشته است زوجه عمر سعد خواهر مختار بود که در همین روز برای وساطت شوهرش بخانه مختار آمده و دیگر نگذارده بودند که بمنزل شوهرش برگردد بعد از قتل ابن سعد نزد

مختار آمده و مورد عتاب واقع گردید که شوهرت پسر پیغمبر را کشته باشد و تو باز با او زندگانی کردهٔ مگر میترسیدی که بی شوهر بمانی آنزن صالحه قسم یاد کرد که مکرر میخواستم در جامه خواب این ملعون را بقتل رسانم ولی چون تو در زندان پسر زیاد بودی ترسیدم که آسیبی بوجودت برسد و بر صدق اظهارات محمد پسر خود شهادت داد که هردو مورد عنایت واقع گردیدند .

موقعیکه عبدالله بخانه عمر سعد میرفت مختار در دست او که انگشتر عقیق خوبی داشت نگاه کرده و گفت انگشتر خوبی است عبدالله بتصور اینکه مختار انگشتر را پسندیده است فوراً از انگشتر خود خارج کرده و تقدیم نمود مختار هم بدون تأمل قبول نمودو امر کرد که عقب مأموریت خود برود .

سپس انگشتر را بابوعمرو داده و دستور داد که بخانه عبدالله کامل و بزوجه او بگو که امیر برادرت را بخشید و اینك انگشتر خود را نشانه داده که او را بدار الاماره بفرست تا برای او انعام بگیرم .

ابوعمرو بفرموده عمل نموده زوجه عبدالله نزد اسحق ابن اشعث رفته و مطلب را اظهار داشت او جواب داد که ای خواهر من از مختار میترسم و از انعام صرفنظر میکنم شاید در این کار خدعهٔ باشد زوجه عبدالله باو اطمینان داد که شوهرم انگشتر خود را نشانی داده و باید بروی والا مکدر خواهد شد اسحق دراعه پوشیده و عمامه بسر بست و عصائی بدست گرفته بصورت اشخاص مریض از خانه بیرون آمده و بطرف دارالاماره روان گردید .

ناتمام

امان نامه مرتفع شده است ولی گمان بد مبر امیر بعهد خود وفا

همینکه بدارالاماره وارد شد جمعی از اهالی باشاره مختار بر سرش ریخته و بقتلش رسانیدند ــ در این ساعت عبدالله کامل از کار عمر سعد فراغت حاصل کرده و بدالاماره مراجعت کرد مختار سر بریده اسحق ابن اشعث راباو نموده و گفت ما هم بیکار نبوده و ملعونی را بدست آورده و کشته ایم ــ عبدالله مقصود امیر را از خواستن انگشتر فهمیده و قسم یاد کرد که بنگاهداری او راضی نبوده و شرم داشته است که مهمان را در خانه خود اسیر نماید و بلافاصله زن خود را که بواسطه کشته شدن برادرش داد و فریاد داشت طلاق داد ــ **(خونخواهی و انتقام جدی)**

بعد از قتل عمر سعد و اسحق که اولی شوهر خواهر مختار امیر کوفه و دومی برادر زن ابن کامل اسدی رئیس شهربانی شهر بود نهضت واقعی شیعه مخصوصاً ایرانیان شروع گردید ــ ابوعمر و ایرانی مانند شیر خشمناك در کوچه و بازار کوفه و خانها و خرابه ها ببازرسی پرداخته و دائماً مشغول کشتن و اسیر گرفتن از کشندگان امام و خراب کردن خانها و نهب وغارت اموال آنان بود ــ و سعی داشت که رؤسای معروف کربلا را که عملیات موثری نسبت بحضرت سیدالشهداء و اصحابش مرتکب شده بودند بدست خود مقتول سازد چنانچه صاحب روضة الصفاء اسحق بن اشعث را قیس القطیفه معرفی کرده ــ و جهتش آن است که این نابکار قطیفه حضرت امام حسین(ع) را بغارت برده بود و بعد از اختفاء در خانه عبدالله کامل رئیس شهربانی و بعلت قرابتی که با او داشت عمال مختار را مرعوب و کسی نتوانسته بود مراتب را گذارش دهد ــ ولی جدیت و شهامت ذاتی این مرد شرافتمند را بعرض گذارش و عملیات فوق وادار نموده و

بالاخره بدست خود غارت کننده قطیفه امام را بقتل رسانید

سپس شیث وبیعی که از سرداران لشگر کوفه در کربلا و در فتنه خروج قتله بر مختار سعی بلیغ کرده بود از راه مخفی بر اسبی سوار و میخواست بطرف بصره فرار کند ولی پاسبانان اطراف شهر او را شناخته با دست بسته بحضور امیرش کشیدند مختار امر کرد که دست ها و پاهای او را در یکی از میدانهای شهر قطع کرده و بحال خود گذاردند تا مانند سك زوزه کنان جان داد ـ و نیز جمعی را برای جلب خولی اصبحی مأمور نمود ـ خولی دو زن داشت یکی کوفی و دیگری شامی که اولی از دوستان آل علی (ع) و دومی از دشمنان بود همینکه کسان مختار در و بام خانه را احاطه کردند زن شامی شروع بداد و فریاد نمود که بچه دلیل سر زده وارد خانه او شده اند ـ ولی زن کوفی با دست محل مخفی شدن خولی را نشان داد که آن محل را شکافته و خولی را دست بسته بحضور مختار آوردند و بانواع عذاب و شکنجه بقتل رسانیدند در روضة‌الصفاء قید شده که بدن او راسوزانیدند زیرا این ملعون سر امام حسین را بکوفه آورده و در تنور خانه خود مخفی کرده بود سپس ابو عمرو حاجب با عدهٔ از غلامان مختار در اطراف شهر شمر ذی‌الجوشن و سنان ابن انس را جست و جومی‌نمودند ناگهان جمازه سواری‌را یافتند پس از باز جوئی معلوم شد که قاصد شمر است و به بصره میرود تا آمدن شمر را اطلاع دهد و بعلت اینکه اجرت کم بقاصد داده و عمودی بر پشت اونواخته است قاصد راه را گردانیده و نزد مختار میرود که محل شمررا نشان داده و انعام وافری اخذنماید ابو عمرو مقداری وجه باو بخشیده و خود رامعرفی و اتباع خود را بقریه محل اختفاء آنان سوق داده‌وغفلتاً خانه

امان نامه مرتفع شده است ولی کمان بد مبر امیر بعهد خود وفا

محل شمر و همراهان او را محاصره نمودند آنخونخوار حرامزده برهنه از خانه‌بیرون‌دویدوباشمشیر بطرف‌ابوعمروحاجب حمله‌نموده ولی‌همراهان ابو عمرو مهلت نداده و چندین ضربه بر بدن او نواختند که بخاك غلطیده و بکیفر اعمال خود رسید ابو عمرو سر شمر و همراهان‌اورا بنیزه کرده و سنان ابن انس را دست بسته وارد کوفه کردند و تمامی مردم از کشته شدن آنمطرود ازل و ابد شاد و خرم گردیدندو سنان‌هم‌با انواع عذاب و شکنجه‌بقتل رسیداین‌ملعون اول تیررابطرف امام مظلوم انداخته بود ـ حرمله در حال فرار از کوفه گرفتار و بامر مختار آنقدر تیر بر بدن او زدند که مثل خانه زنبور سوراخ سوراخ گردید ـ بجدل ابن سلیم که انگشت امام مظلوم را بطمع انگشتر قطع کرده بود ابو عمرو گرفته و بنزد مختار آورد بر حسب امر او دست و پاهایش را قطع و بحال خود گذاشتندتامدتی مشغول‌جان دادن باشد سپس شش نفریکه غارت اموال امام علیه‌السلام را کرده و باین کار نزد ابن زیاد افخار نموده بودند گرفتار و بامر مختار آنها را قطعه قطعه نمودند

حکیم ابن طفیل قاتل حضرت ابوالفضل‌العباس که اسلحه او را هم بغارت برده بود درخانه عدی نامی که از پیرمردان قدیم وحضور حضرت رسول (ص) را درك کرده بود پنهان گردید مختار ابو عمرورا بطلب او فرستادعدی‌سعی کردکه از جلب ا وبطور پنهان جلو گیری نماید ولی ابو عمرو متقاعد نشده و بماموریت خود پرداخت عدی شکایت او را نزد مختار برد ابو عمرو چون مقام و منزلت او را در نزد مختار میدانست امر کرد که ابن طفیل را در راه‌بقتل رسانیدند و سراو را نزد مختار بردند و گذارش داد که مردم در بین راه ریختند و حکیم را کشتند در

حالیکه امیر درجواب شفاعت عدی متحیر مانده بود از این عمل فوق العاده خوشوقت گردید عدی گفت مخصوصاً تو او را کشتهٔ زیرا دانستی که من برای شفاعت او نزد امیر آمده ام ابو عمرو نیز انکار ننموده وجواب داد که در کشتن کشنده اولاد رسول تقصیری متوجه خود نمی بینم بلکه مقصر تو هستی که چنین کسی را حمایت میکنی مختار سعی نمود که آنمرد پیر را ضی مرخص کرده باشد ولی ممکن نشد و در حال عتاب مجلس مختار را ترك کرد و بعد هم جواسیس خبر آوردند که در محافل نسبت بشیعه بی ادبی مینماید ولی بهیچ وجه مختار تعرض باو ننمود بعد ابو عمرو حاجب عبدالله و اسد و مالك ابن بشیر را که مأمور سوزانیدن خیمگاه امام حسین (ع) بودند گرفته و بنزد تخت امیر واداشتند امیر سؤال کرد که ایدشمنان خدا چگونه با امام حسین جنك کردید جواب دادند که ما رابا کراه برده بودند گفت چرا آتش بخیمهٔ امام زدید سر های خجالت بزیر انداختند فوراً امر نمود که گردن های آنان را زدند نافع ابن مالك که از موکلین آب فرات بود اسیر گردید این شخص آن کسی است که امر کرده بود شاهزاده ابوالفضل عباس ابن علی (ع) را تیرباران کردند و بدون تأمل بقتل رسید بعد پیره زالی خبر آورد که حارث ابن بشیر و قاسم ابن جارود و حارث ابن نوفل از کشندگان امام درخانه او پنهان شده و وجهی باو داده اند که توشه سفر برای آنها خریداری کند ابو عمرو حاجب با پنجاه نفر و بسیاری از مردم بسر وقت آنها رفت هر موقع ابو عمرو بطرفی میرفت عدهٔ از مردم او را تعقیب میکردند که بدانند بکجا میرود و از آن تاریخ به بعد در بین عرب مثل معروفی پیدا شده است که در مقام بیان حال هر خانهٔ که صاحبش کشته و اموالش غارت و بنایش خراب

شده باشد میگویند ادخلها ابوعمرو زیرا ابو عمرو نسبت بخانهای کشندگان امام حسین (ع) همین معامله را میکرده است بالجمله هر سه نفر گرفتار و قاسم جارود که جزو لشکر کربلا نبود و فقط با مختار جنك کرده بود مورد عفو واقع و حارث ابن بشیر هم بقتل رسید ولی حارث ابن نوفل آنکس بود که تازیانه بر روی حضرت صدیقه صغری زینب دختر امیرالمومنین علی (ع) زده بود لذا اورا دار کشیده و یك هزار تازیانه بر او زدند آنملعون امان خواست امیر گفت خدا مرا امان ندهد اگر تو را امان دهم و امر کرد تا سرش را از بدن جدا کردند

سپس شعربن ابی شعر که از بزرگان شیعه است عماز را گرفته و نزد مختار آورد و گفت این ملعون را دیدم که بر اسب عبدالرحمن ابن عقیل که بدست او کشته شده سوار و میخواهد از کوفه خارج شود و در همین ساعت ابو عمرو دست پسری را مانند قرص خورشید گرفته و نزد مختار آورد و گفت این پسر عبدالرحمن ابن عقیل است امیر از جای بر خواسته و در دست و پای او افتادة وآن پاکزاد را در روی تخت خود نشانید و از نام او سؤال کرد جواب داد قاسم ابن عبدالرحمن و ده روز است بکوفه آمده و مادر و خواهر خودمرا همراه آورده ام زیرا پدرم در وقعه طف شهید شد اموال ما بغارت رفت و در این مدت در مدینه بعسرت میگذرانیدم امروز شنیدم که قاتل پدرم گرفتار شد وبرای گرفتن قصاص خود آمده ام

امیر عماز را باو تسلیم نمود قاسم کاردی از مختار گرفته وسینه آنملعون را تا نافش بدرید و سپس سر او را از بدن جدا کرد مختار جامه های قیمتی بقاسم پوشانید و پنجهزار در هم نقد و هدیه هائی هم برای مادر وخواهرش فرستاد و ابراهیم اشتر و سایر بزرگان شیعه هم هریك

مبلغی بقاسم تقدیم و او در کمال بی نیازی بمنزل خود مراجعت کرد

روز دیگر پسر هرون ابن مقدم نزد عبدالله کامل آمده و سرد آبی را که چهار نفر از سر هنگان لشکر طف در آن پنهان شده بودند ارائه داد که بامر عبدالله آنمحل را شکافتند و آنها را بیرون آوردند ۱ ـ زیاد ابن ملك کشنده غلام حمزه ۲ یزید ابن صمیر قاتل حبیب ابن مظاهر ۳ اکبر ابن عمران قاتل عابس ابن شبیب ٤ عبیدبن اسود که در لشگر کربلا بود و با اذن امیر هر چهار نفر را گردن زدند و نیز شعربن ابی‌شعر منقدابن مره عبدی کشنده علی ابن الحسین (ع) را گرفته و بحضور امیر آورد و بانواع عقاب و شکنجه به بد ترین وضعی بکیفر عمل خود رسید ـ روز دیگر زیاد ابن قادر کشنده عبدالله ابن مسلم ابن عقیل را اسیر کردند چون این ملعون بازدن تیر بچشم عبدالله مرتکب قتل او شده بود بدار کشیده شده اول تیر بر چشمهای او زدند و سپس بدن او را تیر باران نمودند ونیز عمرابن الحجاج اول شمشیر زننده بر بدن امام حسین اسیر و بکیفر خود رسید •

روز دیگر مختار بشکار رفته و ابراهیم را در جای خود نشانده بود مرد شاعری را گرفتند و نزد او آوردند او گفت من جزو کشندگان امام نیستم ولی با مختار جنك کرده ام ابراهیم گفت باکی نیست عفوخواهی شد آنمرد اصرار کرد که مرخص شود ابراهیم گفت اصرار تو مرا بد گمان کرد گفت ای امیر راست بگویم شعری چند در ذم عبدالله کامل گفته ام و آن اشعار باو رسیده و رئیس شرطه امیر است از او می ترسم ابراهیم گفت مطلبی نیست حکم ابن عاص ۷۲ بیت در ذم حضرت رسول گفت حضرت او را عقوبت نفرمود حال چند بیتی در مدح حضرت امیر و اولادش انشاء

کن که بر امیر عرضه داشته و آزاد شوی شاعر نامبرده هرچه فکر کرد نتوانست چیزی بگوید ناگاه مختار و همراهانش در رسیدند عبدالله کامل گفت ای اباخلیق تو آن کسی نیستی که بامر عمر سعد هریك از لشگر کوفه که ضربتی بر امام یا اقرباء و یاوران او میزدند نام او را مینوشتی و آنان را بر جنك تحریص میکردی آن ملعون سر در پیش انداخته وهیچ نگفت مختار امر کرد که او راحبس کرده و مکلف نمودند که اسامی تمام کشندگان امام ولشکر کربلا را نوشته بدهد تا آزاد گردد آن ملعون هم بطمع آزادی صورت جامعی در زندان تهیه و برای مختار فرستاد •

و سپس بامر عبدالله غلامی شمشیری بر گردن او زده و بدوزخش فرستاد دیگر روز خبازی که جهیم بن سیلمان نام داشت بعبدالله کامل خبر رسانید که چهل نفر از کشندگان امام حسین در خانه همسایه او اجتماع نموده خیال مسافرت به بصره را دارند مختار ابوعمرو حاجب وعبداله کامل را بالشگری آراسته فرستاد و تمام اطراف آن خانه رامحاصره نمودند آنان گمان کردند که صاحب خانه این لشگر را بر سر آنها آورده شمشیر ها کشیده و او را پاره پاره کردند و سپس تماما گرفتار و در همان جا آنها را گردن زدند واسامی روسای آنها از این قرار است حصین ابن ابان -- عقبه غنوی -- سعد بن عمر حنظله عروه عمر بن اصیل جبار بن عمرو عمربن قرطه عروة بن عبدالله ـ و باز بمختار خبر رسید قیس ابن حفض شیبانی در لباس زنان عازم بصره است مختار کس فرستاد و او را با همان حال گرفته و بدار آویختند روز دیگر باغبانی از خارج کوفه خبر داد که در باغ او قریب یکهزار و پانصد نفر از لشگر یکه بکربلا رفته بوده‌اند اجتماع و خیال دارند ببصره بروند مختار ابراهیم اشتر و عدهٔ از

روساء شیعه را با دو هزار نفر مرد مسلح بر سر آنها فرستاد که اطراف باغرا را گرفته و تمامی آنملاعین را بقتل رسانیدند و دیگر از قتله امام حسین (ع) اشخاصی که شناخته شوند غیر از چهار نفر کسی باقی نماند ۱ ابن زیاد ۲ حصین بن نمیر این دو نفر با لشگر زیادی در موصل متوقف بودند ۳ عمرو بن حجاج ۴ محمد اشعث که به بصره گریخته و درنزد مصعب زبیر بودند بقیه آنان اعم از روساء و افراد لشگر یا در جنك ابن مطیع که در ابتدای خروج بعمل آمد و یا در جنك مصعب زبیر و یا در جنك عامر بن ربیعه و یا در هنگام خروج قتله بر مختار در میدانهای جنك بقتل رسیده بودند **خسر الدنیا و الاخره** ـ چنانکه متذکر شدیم رؤسای شیعه علاوه بر شناسائی که شخصاً نسبت بقتله امام حسین داشتند بوسیله لشگر نویسان ابن زیاد که از اهالی کوفه بودند تحقیقات کافیه در شناختن افراد آنان نموده و معروف است که هنگام شهادت مختار احدی از قتله امام زنده نمانده است زیرا هر کسی را که قصاص میکردند نامش را در دفتر مخصوص ثبت مینمودند و بمعرفی کنندگان آنان انعام و خلعت های گرانبها بذل میکردند چنانکه مردم اقوام و اقارب نزدیك خود را یا از جهت علاقه بانتقام حضرت امام حسین (ع) و یا بطمع جائزه بکسان مختار تحویل مینمودند ـ و بطور کلی واقعه کربلا نفاق بزرگی در کوفه و بلاد دیگر بین مسلمین ایجاد کرد ـ و چه بسیاری از زنها که ترك شوهر های خود را نموده و فراری شده بودند و بسا پدران که ترك پسر های خود را کرده و یا بر عکس پسران از پدران خود و برادران از برادران تبری می جستند ـ و میتوان گفت که خروج مختار و قتل قتلهٔ امام دوباره جامعه مسلمین را از نو تشکیل داد

مؤلف از درج تفصیل بعضی مطالب از قبیل اینکه اغلب قتله امام بدست غلامان خودشان که ابراهیم تربیت کرده بود بقتل رسیدند ـ و تقاضا های نا مشروع غلامان از مالکین خود ـ سواری بر گردن آنان و خواستگاری دختر هایشان و بعضی امور دیگر که از نزاکت خارج است و شاید اینگونه مطالب از طرف متعصبین شیعه برای تشفی قلبشان در قبال حرکت ناشایسته اسیر نمودن خانواده و زنان حضرت امام حسین (ع) جعل شده باشد خود داری مینماید .

و هم چنین قضیه قربانی شتر چندان محل اعتماد نیست چه با قواعد اسلام تطبیق نمیشود .

گویند که یکی از قتله امام شمر و یا خولی شتر حضرت امام حسین (ع) را در کوفه قربانی کرده و گوشت آن را در بین تمام اهالی محله خود تقسیم نموده است ـ و ابوعمرو بر حسب حکم مختار تمام اشخاصی را که قبول آن گوشت را نموده بودند کشته و خانه های آنها را غارت و خراب کرده است .

تصحیح این خبر تاریخی ممکن است که چنین باشد ـ بعضی از قبول کنندگان گوشت اساساً جزو قتله امام هم بوده اند و بدان جرم کشته شده اند و ناقلین قضیه تصور کرده اند که جرمشان منحصر بامر قبول گوشت بوده ـ و الا محال است که بتوان نفوس محترمه را بجرم اینکه گوشت قربانی از همسایه خود قبول کرده اند بقتل رسانید و شاید بعضی از مردم در آن موقع ابداً توجه بخصوصیت آن نداشته و یا بطور تقیه قبول

کرده باشند تا دوستی و یا بی طرفی آنان نسبت باهل بیت طهارت مستور بماند .

لشگر کشی شیعه بطرف موصل

تجهیز لشکر از کوفه برای جنك باابن زیاد مکرر بعمل آمده و هر دفعه بموانعی بر خورده و مراجعت کرده‌اند .

دفعه اول ـ لشگری بسرداری یزید بن انس و معاونت ورقاء ابن غارب و عبدالرحمن بن سعید بجزیره اعزام گردید که موفق بتصرف شهر موصل شدند ولی بواسطه فوت سردار لشگر و کثرت عده شامیان جنك نهائي بعمل نیامد و کوفیان مراجعت نمودند .

دفعه دوم ـ لشگر عظیمی بسرداری ابراهیم بن مالك اشتر بدان سوب گسیل داشتند که علاوه بر موصل تا نصیبین تاخت و ضرب شصت فوق العاده هم نشان دادند که تفصیل آن چنین است .

امیر ابراهیم در حوالی نصیبین لشگر گاه زده و حنظله امیر آن شهر را بمعاونت خود در امر انتقام دعوت نمود ـ و ابن زیاد هم از طرف شام همین توقع را از او داشت .

ولی حنظله قاصد ابن زیاد را کشته و با شیعه همدست گردید و بوسیله یکی از عمال خود که حافظ اموال و اهل و عیال عبیدالله بود ابراهیم را بااودریك خیمه جمع نمود تا بدون جنك آنملعون کشته شده و شکستن لشگر شام تسهیل شود .

اما ابراهیم بدین کار موفق نشده ولی اولاد و غلامان و عائله او را بقتل رسانیده است .

و سپس در نزدیکی شط خابور کمین کرده‌اند تا موقعیکه هودج مخصوص ابن زیاد و قسمتی از لشگر او در حدود سی هزار نفر از آب گذشته‌اند در این موقع ابراهیم و حنظله با لشگر های خود به آنان حمله ور و عدهٔ را کشته و عدهٔ را در رودخانه غرق مینمایند بعد معلوم میشود که ابن زیاد خود درهودج نبوده ویکی از حاجب‌های او که در مقدمه لشگر بوده بدست ابراهیم کشته شده است .

مقارن این حال عبدالله زبیر در مکه متعرض محمد بن علی(ع) شده و مختار برای لشگر کشی بمکه ناچار میشود که ابراهیم را با لشگرش بکوفه احضار نماید .

بعضی از کتب تواریخ قضیه قتل ابن زیاد را بهمین طریق سهل و ساده نقل نموده‌اند که با دقت در اوضاع آنروز باور کردنی نیست و راکب هودج که کشته شد دیگری بوده است .

و اساساً وقوع این وقعه تا این اندازه هم محل تأمل است زیرا نصیبین در قلب کشور شام واقع شد. چگونه حنظله امیر آن شهر میتوانسته با لشگر عبدالملك مروان مخالفت نماید و بر فرض صدق آیا بعد از مراجعت ابراهیم بکوفه ابن زیاد با او چه معامله کرده است

بعلاوه حنظله از طرف چه کسی در نصیبین حکومت داشته زیرا اولاد زبیر و شیعه که در شامات نفوذی نداشتند ـ و حاکم از طرف اموی ها هم که با آنان مخالفت نمی کند .

پس باید معتقد باستقلال حنظله در نصیبین شد و چنین امری هم در تواریخ سابقه نداشته و اصلا از بیان این نکات ساکت است .

دفعه سوم ـ بعد از اصلاح محمد بن علی(ع) با ابن زبیر و جلب غلامان

قتله امام بخدمت مختار باز ابراهیم بسرداری لشگر کوفه تا سه منزل بطرف موصل تاخت که این دفعه نیز بعلت خروج قتله و اهل کوفه بر مختار مجبور بمراجعت گردید .

دفعه چهارم - بزرگان شیعه بعد از قتل عام قتله امام حسین(ع) و کلیه افراد لشگر کربلاو سرکوبی مظنونین بمخالفت که از کوفه بطور کلی خاطر جمع شدند باز در مقام تجهیز لشگر بر آمده و رؤسای قبائل و افراد شیعه را بانتقام از عبیدالله زیاد و تسخیر بلاد موصل و جزیره دعوت نمودند .

در این تاریخ اوائل سال ٦٧ قمری هجری ابن زیاد تا موصل پیش آمده و با لشگر عظیم خود در آن شهر متوقف - و بواسطه امارت و تسلط بر موصل و بلاد جزیره تاحدی استعداد جنگی خود را که دراثر حملات یزیدبن انس و ابراهیم مالك مختل شده بود تکمیل کرد که خبر قتل عام سر داران واقعه طف و لشگر کربلا را در کوفه بسمعش رسانیدند .

فوراً جامه خود را درید و لطمه بر صورت زد و چند روزی عزادار بود .

و سپس برای گرفتن انتقام از شیعه به تهیه سپاه پرداخته و تمامی سرهنگان و سرداران لشگر شام را بحضور طلبیدو بهریك وعده امارت شهری از عراق و حجاز را داده و آنانرا مصمم حمله بعراق گردانید

جاسوسان شیعه خبر حرکت ابن زیاد را بکوفه رسانیدند .

امیر مختار نیز به تعبیه لشگر پرداخته و ابراهیم بن مالك راباز بسرداری انتخاب و باتفاق عده دیگر از رجال آزموده و لشگری آراسته

که عده آنها بده هزار نفر بالغ میگردید بطرف جزیره سوق داد .

در این لشگر جمعی از مردم اخیار که کشتن ابن زیادرا بهترین وسیلهٔ تقرب حضرت احدیت و موجب خوشنودی خانواده رسالت و ولایت میدانستند شرکت داشتندو کسانی بودند که در رکاب حضرت امیر(ع) در جنگهای جمل و صفین و نهروان شمشیر زده بودندو بازداو طلبانه برای ربودن این گوی سعادت. ویا درك فیض شهادت در رکاب دست پرورده او ابن مالك منسلك شده و هیچ قصدی جز نیل ثواب اخروی نداشتند و اغلب ایرانی بوده اند .

چنانکه یکی از مورخین متعصب ایرانی نوشته که در لشگر ابراهیم لغت عربی فهمیده نمیشد .

بهر حال موقع حرکت که درساعتی سعد و میمون تعیین شده بود امیر مختار و ابراهیم سوار شده و بر بالای بلندی ایستادند تا با سرداران شیعه مراسم تودیع را بعمل آورند .

درمقدمه الجیش لشگر شیعه طارق اعمش و ابراهیم بن طفیل نخعی هر یك لباس ملوکانه پوشیده و با دو یدك و دو غلام و دو پیر مرد حافظ که بقرائت قرآن مشغول بودند باخیل خود در حرکت بودند بعد مزاحم برادر ابراهیم با سپاهش که همه نیزه دار بود رسید و بیرق سفیدی در بالای سراو نگاهداشته بودند که بر آن نوشته شده بود محمد و علی خیر البشر

سپس سردار دوم این لشگر جعفر و مردم او بود که با یراق تمام و ده یدك از پیش مختار گذشته . و مراسم احترام را بجا اوردند

بعد شمر بن ابی شمر با چهل شتر بار و پنج یدك با مردم قبیله خود با آراستگی تمام عبور نمودند .

سپس علی ابن مالك با لشگر خود رسیده و بیرقی داشت که کلمه (لااله‌الاالله محمد رسول‌الله علی ولی‌الله) بر آن نقش شده بود .

سپس عمرو ابن قرطه که خود پیر مرد و چهار صد نفر مردان محاسن سفید در پشت سر او حرکت مینمودند و از عقب او ابن حاتم با سیصد نفر و بیرق سفید در گذشت و بعد از او عبدالله بن عسکر با پانصد نفر همه تسبیح گویان در گذشتند .

سپس طاهر بن ثعلبه با ده پسرش و دو برادر و دویست نفر از اقرباء بگذشتند و بعد از همه لشگر ابراهیم مالك در رسید و دوازده بیرق برنگهای مختلف سفید و سرخ و سبز و دویست شتر بار و سی و پنج یدك داشت و چهار نفر حافظ قرآن سوره (هل اتی) را باصوت بلند قرائت و جمعاً سیصد پیاده تیر انداز و یکهزار سوار بودند .

مختار باتمامی سرداران یك بیك مصافحه کرده و سفارش اطاعت ابراهیم رامینمود و خود نیز باتفاق ابراهیم روان شد و تمامی مردم کوفه همینکه ابراهیم را دیدند زبان بدعا و ثنا گشوده و هر یك برای سلامتی او نذری کردند و پس از دو فرسخ طی طریق ابراهیم عنان باز کشیده و با مختار تودیع و اورا بکوفه برگردانید .

مختار هم بکوفه مراجعت و تمام هم خود را صرف تهیه افراد و رجال و لوازم جنگی مینمود که بتواند در گیر و دار جنك مددی به لشگر کوفه برساند چنانکه توفیق هم حاصل کرد و در بحبوحه کارزار ظفر نامی را بادو هزار نفر بلشگر شیعه ملحق نمود و این عمل در شکست قطعی شامیان تاثیر زیادی کرد .

ولی افسوس که جان خود را در اثر این علاقه مفرط فدا نمود

چه مصعب زبیر از بصره مراقب این حالات بود همینکه ابراهیم و اکثر شیعه را در بلاد جزیره و موصل گرفتار دید مشغول تجهیز لشگر شده و غفلة بکوفه حمله نمود که تفصیل آن بعد نوشته خواهد شد .

طی طریق از کوفه تاموصل

امیر ابراهیم با مردم خود باآراستگی تمام راه موصل را پیموده و بتمام جهات بمراسم لشگر کشی و کسب اطلاعات قیام مینمود و قاصد مخصوصی بموصل فرستاد و از رئیس آنجا که دوستدار اهل بیت طهارت بود اوضاع و احوال لشگر شام را استفسار نمود .

بعد از چند روز قاصد مراجعت و در دو منزلی موصل خبر داد که ابن زیاد با لشگر زیادی مصمم حمله بعراق است و از آمدن شما اطلاعی ندارد .

امیر ابراهیم در محلی موسوم بخازر بانتظار وصول لشگر شام رحل اقامت انداخته و راهها را بمردم مجرب و کار آزموده سپرد تا شامیان را غافل گیر نماید .

ودر نقاط مخصوصی عیون و جواسیس خود را گمارده دستور داد که بمجرد مشاهده طلیعه لشگر شام او را مطلع نمایند .

پیدا شدن گنج

بطوریکه تواریخ ثبت نموده در یکی از منازل پیرزنی باردوی شیعه آمده و تقاضای ملاقات شخص امیر ابراهیم را نمود .

گماشتگان امیر تصور نمودند که زن فقیری است و برای تقاضای مساعدت آمده است او را راه نداده و مبلغی وجه باو دادند اما آن زن از

قبول آن خودداری و اظهار داشت که سری دارم و باید بخود امیر بگویم
و بعد از ملاقات قضیه خود را چنین بیان نمود :

ـ که شوهرش با فروش هیزم زندگانی مدآنهارا میگذرانیده
است یکروز بواسطه باران از کارباز مانده و متحیر بوده که مخارج
آنروز را چگونه تهیه کند.

و در اثر بار ان سنك سفیدی در حیاطشان ظاهر شده که
میخواسته از جای کنده و بفروشد در زیر سنك درب آهنین محکمی
پیداشده که بعد از باز کردن آن دخمهٔ کشف و پول طلای زیادی در
آنجا موجود بوده است .

شوهرش چند دانه از پولها برداشته و مجدداً درب را بسته و
سنك را بجای خود گذارده و بفاصله دو روز فوت شده است نامبرده
متفکر بوده که نسبت بگنج چه اقدامی نماید و ازشدت صدمه و اضطراب
فوت شوهرش ضعف کرد و بیهوش شده است .

و در آن حال که حالتی بین بیداری و خواب بوده باو الهام شده
که این گنج متعلق بامام حسین (ع) است و امر فرموده که به امیر
ابراهیم رئیس لشکر شیعه که بخونخواهی او میرود تحویل گردد و
سپس از خواب بیدار و منتظر لشکر ظفر اثر شیعه بوده است و حالیه
تقاضا دارم که عمال خود را فرستاده و گنج را تصرف نمائید .

امیر ابراهیم با جمعی از خاصان خود برای تحقیق مطلب بخانه
پیر زال رفته و قضیه را مطابق با حقیقت یافتند .

مراسم شکر الهی را از اینکه عمل آنها منظور نظر حضرت امام
(ع) واقع است بجای آورد و سپس نصف گنج را بر لشکر تقسیم و

نصف دیگر را بوسیله معتمدین خود و عده از لشگر بکوفه فرستاد
وخود آن پیره زن را نیزهمراه آنان کرد که قضیه را بعرض امیر مختار
برساند ـ مختار و جمعیت شیعه از این موهبت الهی شاد و مسرور
شده و مبالغی از آن زرها را بمدینه و مکه برای حصرت امام
زین العابدین (ع) ومحمدبن علی فرستادند

بعقیده نگارنده با اینکه این مطلب امر فوق العاده مستعجبی
نیست ودر زمان ما هم نظائر آن زیاد نقل شده ولی تقریبا ازطرف
متعصبین شیعه قدری شاخ و برك هم گذارده‌اند چه دربعضی از کتب
چهارصد بار شتر و یا چهل بار مازاد از تقسیم برلشگر قید شده
و فوت شوهر آن زن را بعلت استفاده از گنج دانسته‌اند و میگویند
اولین لقمه طعامی که از این زر تهیه شده بود اورا خفه کرده‌است
وحال آنکه داعی باین تکلفات نیست ومیتوان بطور سهل و ساده
قبول کرد که بانوی متمولهٔ اموال خودرا برای صرف در نصرت و
انتقام ال رسول بسردار نامی شیعه تقدیم نموده و یا واقعاً گنج هم
یافته بوده‌اما چون عقیم و دوستدار اهل بیت طهارت بود بهترین
مصرف آن را صرف در این طریق دانسته است

ذکر این نکات بدین جهت است که مندرجات این کتاب کاملا عصری و مطابق
قواعد عقلائی و مؤید مقررات دینی ما باشد و مانند کتب سابقه مورد انتقاد
معاندین واقع نگردد. زیرادر کتب تواریخ قدیمه مطالبی درج شده.
است که اصل موضوع را لوث و متزلزل مینماید یکی ازمورخین
نوشته که ابن زیاد نانهائی را که کثیر معلم در زندان برای مختار
آورده بود ریزریز کردو دوات و قلم و کاغذ را نیافت زیرا خداوند

چشمهای او را کور کرده بود و فکر نکرده که با فرض خورد
کردن نان اگر دوات و قلم و کاغذی در جوف آن باشد آنها هم
خورد و پاره شده و ازبین خواهد رفت .

و دیگری نوشته که اولین لقمه طعام شخص یا بنده گنج را خفه
نمود آخر برای چه آن بیچاره که نمی دانسته این گنج مخصوص لشگر
شیعه است و حق الزحمه استخراج از هم این اندازه قیمت داشته است
بعلاوه بقول خود شما بعد از مردن مرد بزنش در عالم رویا امر شده
که گنج را با میر ابراهیم تسلیم نماید و باو چنین دستوری داده نشده
بود که مخالفت کرده و استحقاق مجازات داشته باشد

باز دیگری نوشته که حجاج بن یوسف در مدینه سه مرتبه قصد کشتن
مختار را کرد و هر سه مرتبه کبوتری از طرف عبدالملك خلیفه اموی نامه
آورده و موجب خلاصی او شد با مقداری شاخ و برك و حواشی بی معنی دیگر

این نویسنده بکلی از تاریخ عاری و یا در مقام
جعل اعجاز کورو کر شده است زیرا تا مختار و ابراهیم و مصعب بن
زبیر که در عراق امارت و تسلط داشتند بکلی قلع و قمع نشدند
بنی امیه بر حجاز دست نیافتند و مدت مدیدی بین شهادت مختار و تسلط حجاج
بر حجاز فاصله بوده بعلاوه حجاج هیچوقت در مدینه حکومت نداشته بلکه فقط
برای جنك با عبدالله زبیر لشگر کشی نموده و حجاز را تسخیر کرده است

معروف است که حجاج بعبدالملك اموی نوشت که
دست راست من برای اداره عراق عرب و عجم کافی است تقاضا
دارم دست چپم حجاز و یمن را قبضه نماید خلیفه با عبدالله عمر در این
باب مشورت نمود عبداله گفت خدایا دست چپ حجاج را فلج و بامراض

غیر قابل هلاج مبتلا فرما که از حجاز دست بردارد و بالاخره آنملعون
بامارت حجاز گماشته نشد

مورخ دیگری شیعه عراق را بدو دسته جارودیه و کیسانیه تقسیم
نموده و گفته است کیسانیه معتقدند که محمد بن علی مشهور بحنفیه همان
محمد مهدی است که در آخر الزمان طلوع و دنیا را پر از عدل و داد
خواهد کرد و حالیه زنده و دریکی از کوه های یمن غائب شده است

جارودیه میگویند غیبت محمد در کوه یمن و زنده بودنش
مسلم ولی او محمد مهدی نیست بلکه سردار لشگر او در موقع ظهور
خواهد بود و حال آنکه هر دو عقیده باطل و محمد بن علی تابع و پیرو
برادرزاده خود حضرت علی بن حسین(ع) و هیچ داعیه هم نداشته و در
شهر مدینه وفات و در قبرستان بقیع مدفون میباشد نگارنده افتخار
دارد که قبر منتسب بآنجناب را زیارت نموده است

قضیه قربانی شتر و تصحیح عقلائی آن قبلا تحریر و از
تکرار خود داری میشود .

واقعه حنظله امیر نصیبین و قتل ابن زیاد هم بلا آن سهولت
قابل اعتماد نیست زیرا قتل ابن زیاد داهی بزرك عرب را یکی
از مورخین باصد هزار لشگر سهل تر از کشتن یك بره قلمداد
نموده ـ چنانکه قبلا متذکر شدیم وجود حنظله و امارتش در نصیبین
قابل تردید و قتل ابن زیاد بدان طریق که ابراهیم اورا از هودج
بزیر کشیده و کشت و لشگرش منهزم و یادر رود خابور غرق
شدند صحیح نیست .

بلکه آن واقعه اعم از شرکت حنظله و لشگرش و یا اقدام

شیعه بطور انفراد دستبرد و شبیخونی بیش نبوده که عده زیادی از لشگر شام را تلف نموده و جنگ نهائی بعمل نیامده است و آنچه از مجموع تواریخ استنباط و استفاده میشود جنگ شیعه و ابن زیاد بطریق ذیل است .

بطوری که قبلا متذکر شدیم نامبرده بامر عبدالملك مروان با یکصد هزار نفر لشکر شام و اختیارات نامحدود مامور تسخیر عراق شده و بااستعداد و لوازم و آذوقه کافی هم مجهز بود — وهیچ وقت شیعه عراق تاب مقاومت ودفاع از چنین لشکری را نداشتند

ولی چون اراده خداوند متعال بر انتقام آل رسول قرار گرفته بود بمصداق آیه شریفه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة بتدریج این لشکر عظیم در هم شکسته و متلاشی شد — و تقویت های بعدی که از ناحیه وسیع بلاد جزیره و موصل نسبت بلشکر شام بعمل میامد موثر واقع نگردید

در مرکز شام شهر دمشق نیز بواسطه اختلافات زیاد بین سران بنی امیه اتحاد و اتفاق کامل وجود نداشت تا بتوانند کمك برسانند .

چه قسمتی از این لشکر قبلا بسرداری عامر بن ربیعه مامور تسخیر کوفه شده و بقتل رسیده و یا در صحرا ها هلاك ومتواری گردیده ودند .

وعدهٔ دیگر در جنگ با یزید بن انس سردار شیعه که در نزدیکی موصل وفات یافت مقتول وفرقه بزرگی هم در واقعه نصیبین کشته و یا غرق شده بودند و با تمام این احوال اشکر شام چندین

برابر لشکر امیر ابراهیم بود زیرا تمام تواریخ اتفاق دارند که عده کوفیان بده هزار نفر نمیرسید — و تعداد شامیان از هشتادهزار نفر کمتر نبوده است و چهار ماه این مبا زت و معرکه بطول انجامیده است .

بطوری که شرح خواهیم داد قسمت اعظم این سپاه از ایرانیان طبقه حمراء که یکی از طبقات هفت گانه مردم کوفه در زمان خلافت خقه حضرت امیرالمومنین علیه السلام بودند تشکیل شده بود و ادهای آن مورخ ایرانی که میگوید زبان عربی در لشکر امیر ابراهیم فهمیده نمیشد چندان بیموضوع نیست

حمله اول

رئیس موصل که از دوستان اهل بیت طهارت بود دائماً شیعه را از حرکات وسکنات لشکر شام مستحضر مینمود تا اینکه یکروز خبر داد که امروز لشکر ابن زیاد از نهر خازر عبور نموده وبطرف کوفه رهسپار میشود اگر امیر کمینگاهی تشکیل داده و بان ها حمله نماید ممکن است این لشکر سنگین را کاملا مرعوب نماید .

این تدبیر مورد پسند واقع شده و امیر ابراهیم تشکیلات لشکر خود را بطریق ذیل مرتب نمود

میمنه رابو رقاه بن غارب که از مردان نامی قبائل کوفه بود سپرده و یکهزار نفر مرد جنگی باوداد .

و میسره را نیز باهزار نفر ببرادر خود سائب بن مالك داد

و تیر اندازان را در مقدمه لشکر روان وخود با دوهزار مرد جنگی در قلب رهسپار و بقیه لشکر را در لشکر گاه گذاشته و دستور داد که تا دو فرسخ رانده وسپس توقف کرده و منتظر دستور باشند قریب ظهر دیدبانان اطلاع دادند که قسمتی ازقشون از آب خازر عبور و مشغول برپا کردن خیمه وخرگاه هستند ولی ابن زیاد با قسمت اعظم قشون در جای خود مانده اند معلوم نیست چه‌وقت حرکت مینمایند و بین او و لشکر اعزامی بکوفه چهار فرسخ فاصله داشت .

ابراهیم مراتب را بمیمنه و میسره اطلاع داده و فرمانداد که حمله همگانی نموده ولشکر شام را غافلگیر نمایند و ازطرفی لشکر شام یکمرتبه متوجه شدند که ازطرف کوفه لشکری میآید و در مقام تحقیق برآمدند که آنها چه کسانی هستند زیرا تصور نمیکردند که از کوفه لشکری بجنگ آنها فرستاده باشند بهرحال همهمه در آنها افتاد بعضی بخیال فرار وبعضی بخیال مدافعه بودند که تیر اندازان کوفه شروع به‌تیر اندازی نموده و مرد ومرکب را بهم میدوختند وسپس ازطرف سرداران شیعه جنگ سخت انداخته وتاب مقاومت برای لشکر شام باقی نگذاردند مردم شام اموال خودرا گذاشته و ازترس جان خود فرار ویاخود را در آب انداخته غرق میشدند و یا تسلیم و اسیر میگردیدند بالجمله عده زیادی بقتل رسیده وبقیه فرار نمودند

امیر ابراهیم امر نمود درمحل لشکرگاه شامیان لشکرش خیمه زده وبقیه لشکر نیز بآنان ملحق شدند — ابن زیادپس ازاطلاع

از قضایا از غصه مریض و حصین بن نمیر کندی را که از جمله کشندگان امام مظلوم بود طلبیده و تدبیر کار را ازاوخواستار گردید و تمامی سرهنگان شامی را بمتابعت او مامور کرد حصین لشکر شام را بجنگ تحریص و ترغیب نموده وکسی را نزد امیر ابراهیم فرستاده و محل جنگ را در حوالی موصل تعیین نمودند لشکر کوفه از نهر خازر گذشته وجسری برای ارتباط با کوفه بر آن بستند ومدتی لشکر کوفه و شام در برابر یکدیگر صف آرائی ومطابق اصول جنگی آن زمان بمبارزت های انفرادی مبادرت میگردند و هردو لشکر بچنین جنگی راغب بودند زیرا کوفیان بمراتب شجاع تر از لشکر شام و جنگ تن بتن نتیجهٔ بنفع آنها تمام میشد

ابن زیاد هم با آنکه از این امر غافل نبود ولی بخیال رسیدن کمک از شام متمایل بود که دامنه جنگ بطول انجامد ابراهیم اغلب اسلحه و لباس افراد دیگر را میپوشید که شناخته نشود و شخصا درمیدان می‌ایستاد و مبارزین را بقتل میرساند تا از این راه نقصان فاحش در لشکر شام راه یافت یکروز عمیر ابن حباب کندی از لشکر شام بمیدان مبارزت آمده و فقط امیر ابراهیم را حریف خود دانست ابراهیم مثل شیر ژیان بسرعت برق خود را به میدان افکنده و بمقابل او آمد عمیر همینکه ابراهیم را شناخت باو سلام کرده و گفت من برای جنگ نیامده ام بلکه سری دارم که خواستم فقط بشما گفته باشم بدان که من و قبیله ام ابداً در قضیه قتل امام حسین دخالت نداشته ودر این جنگ هم مارا باکراه از شام اعزام داشتند ودوست ندارم که باشیعه آل علی (ع) بطرفداری

بني امیه که ظالم وفاسق و فاجر و غاصب حقوق اهل بیت طهارت هستند جنك نمایم و مردم قبیله من که یکهزار نفر هستند دراین عقیده راسخند ودر موقع جنك همکانی با تمام قبیله خود بلشکر شام حمله خواهیم نمود تابحال هم قبیله من بهیچ وجه درجنك دخالت نکرده‌اند ابراهیم فوق‌العاده خوشحال شد و او را بدعای خیر یاد کرد سپس بطور جنك زرگری قدری بایکدیکر در آویختند وعمیر رو بفرارنهاد و ابراهیم قدری او را تعقیب نموده و بصفوف خود مراجعت نمود

یك تدبیر موثر

رئیس موصل محرمانه بابراهیم اطلاع داد که خداوند بعمربن ربیعه که درلشکر شام است پسری داده‌ودر شب معینی ابن زیاد وتمام سرهنگان لشکر شام رابمهمانی در باغ خود دعوت نموده ولی خود ابن زیاد بعلت مرض نخواهد رفت باید بیراهه جمعی را بسر آنها بفرستی که درحالت مستی آنها را بقتل رسانیده و بلافاصله در روز بعد با جنك همکانی کار لشکر شام را یکسره نمائی والا بآنها مدد رسیده و فوق‌العاده امر جنك از نقطه نظر عدم تعادل قواء مشکل خواهد شد و راه مناسب برای انجام اینکار ونقشهٔ حمله مخفی راارسال و محل با غرا کاملا توضیح داده‌بود. ابراهیم انجام این کار راخود و ورقاء غارب بعهده گرفته و در شب موعود با عده از شجاعان لباس سیاه که شعار سرهنکان و سرداران لشکر شام بود پوشیده‌و از راهیکه گفته شده بود بطرف مقصدحرکت کردند و رئیس موصل تعهد کرده‌بود که درصورت موفقیت شکست شامیان مسلم خواهد

بود. امیر ابراهیم که فوق‌العاده ازاین خبر خوشوقت شده‌بود امارت لشکررا ببرادرخود سائب بن مالك واگذارونیمه شب باتفاق ورغاءبن غارب وعده‌از شجاعان نامی کوفه بیراهه بسمت باغ معهود شتافت درحوالی باغ آتشی افروخته وجمعی درگرد آن مشغول باده کساری بودندهمینکه طنطنه لشکر شیعه را دیدند بتصور اینکه ابن زیاداست سراسیمه بداخل باغ دویده‌وسرهنگان را از آمدن او مطلع نمودند عمروبن ربیعه سر وپا برهنه استقبال ورکاب ابراهیم را بوسیده ودر مقام تشکر ازسر افراز نمودن او به آمدن در مجلس جشن شروع به‌تمهیدمقدمه نمودابراهیم بسخنان او کوش داده و در تاریکی بطرف عمارت میراند تا همراهان او کاملا باغ را محاصره نمودند وسپس صدای خودرابه تکبیر بلندکرده و سنان‌نیزه خود را بسینه او کوبیدو لشکر مسلح آماده رزم سرهنکان‌شامیان نیمه مست را در مجلس بزم از دم شمشیر گذرانیده و در ظرف چند دقیقه دیاری از آن ها باقی نگذاردند و هر کس از باغ فرار نمود در خارج باغ بدست‌و رغاء بن غارب که باعده خود مامور حفاظت اطراف باغ بود بقتل رسیدندوتمامی‌احمال واثقال‌موجوده‌را بر لشکر تقسیم و بلشکر کاه خود مراجعت و رئیس موصل را از موفقیت خود مستحضر نمود

همینکه خبر قتل سر هنگان باین زیاد رسید دانست که اهالی موصل با لشکر کوفه مساعدت داشته و این‌راهنمائی راآنها کرده‌اندوخواست که‌مردم شهررا گوشمالی بدهد کس فرستاد و رئیس موصل رانزدخود طلبیدرئیس مطلب را فهمیده‌و ببهانه کسالت‌از حضور عذر خواسته و فوراً امیر ابراهیم را ازماوقع آگاه کرد

ابراهیم هم باو وعده داد که بحول و قوهٔ الهی فردا کار لشگر شام را یکسره خواهم ساخت شامیان که بمبارزت انفرادی عادت کرده و انتظار حمله همگانی را نداشتند درآنروز تا حدی غافل صف آرائی کردند و عمیر بن حباب هم ابن زیاد و حصین بن نمیر را اغفال کرده بود که در آنرز جنك را خودو قبیله اش عهده دار خواهند بود اما همینکه تنور حرب گرم گردیدو برسم هر روزه داوطلبان شروع بمبارزت نمودند یکمرتبه تمامی لشگر شیعه از جای خود حرکت کرده وبلشگر شام حمله ور شدند عمیر بن حباب که امیر میسره شامیان بود با یکهزار نفر اتباع خود بقلب لشگر شام حمله ورشد و در همین روز ظفر نام یکی از سرداران کوفه با دوهزار نفر از طرف مختار بکمك لشگر شیعه آمده بودند که در جنك منتهی بفتح و نهائی شرکت نمودند

(تصدیم) — امیر ابراهیم ترتیبات خاصی برای این روز داده بود که بر مراتب جدیت و کوشش لشگر شیعه افزوده شود اولا جسر شط خازر را خراب کرده بود تا اگر لشکرش خواسته باشند فرار کنند راه نداشته باشند و بدین جهت در جنك پا فشاری نمایند

ثانیاً از رئیس موصل خواسته بود که در آنروز دروازها را بسته و فراریان هیچ یك از دولشکر را راه ندهد

ثالثاً بتمام رؤسای لشگر تأکید نموده بود که سعی کنند عبید زیاد و حصین بن نمیر کندی که از قتله امام هستند بسلامت جان در نبرند

بالجمله تدبیر با تقدیر موافق آمده و باقتضای دار مکافات بودن این عالم چنان شکستی بر لشکر شام وارد

آمد که از یکصد هزار لشکر شام زیاده از هزار نفر نتوانستند فرار نمایند و تمام این لشکر در ظرف چهار ماه تدریجاً بدست لشکر شیعه کشته ویا اسیر و یا مجروح شده بودند

در اثنای گیر دار حصین بن نمیر هم بدست ورقاء بن غارب گرفتار و فوراً بقتل رسید اما هیچ کس از حال ابن زیاد غدار خبر نداشت و تمامی لشکر شیعه خائف بودند که مبادا این ملعون یکمرتبه دیگر بشام فرار و باز تولید فتنه و فساد نماید و باجدوجهد فوق العاده او را جستجو میکردند و مختصر اثری از او در دست نبود و غلامان خاصه او که اسیر شده بودند میگفتند امروز خودش سلاح جنك پوشیده بود و در بین لشکر شام گردش میکرد و آنها را بجنك ترغیب و تحریض میکرد و امیر ابراهیم هم مدتی بود که عبید زیاد را ندیده بود زیرا اینملعون بعد از مردن یزید از کوفه فرار و دیگر بکوفه نیامده و در این مدت جنك هم بهیچ و جه با او تلاقی دست نداده بود چه اینملعون بنفسه در میدان جنك حاضر نمی گردید و همیشه مثل زنان در پس پرده می نشست ولی امیر ابراهیم بفراست دریافته بود که در جنك مغلوبه با انمطرود روبرو و شمشیری بر کتف او زده که تا سینه اش دریده است و دلیلی که بر این کار داشت آن بود که شمشیرش بوی مشك میدهد و بعد از افتادن او فضا معطر شده است زیرا آنملعون زخم و جراحت متعفنی داشت که برای معاوضه با عفونت نافه مشك بر آن می بست و امیر ابراهیم محل این مقتول را در کنار شط خازر تشخیص میداد

بالجمله ملازمان او پس از جست و جوی زیاد فریاد شادی کشیده و جسد نحس و نجس اورا بدرب دروازه موصل آویختند سپس سر این

زیاد و حصین بن نمیر کندی و عدهٔ زیادی از سرهای سرهنگان شامی و روٴسای قبایل شامرا بکوفه برای مختار فرستادند که مختار نیز سرها رابرای حضرت علی بن حسین و محمد حنیفه بحجاز فرستاد

برای زخم متعفن ابن زیاد باز شیعه صورت اعجازی قائل شده اند که موقعیکه سر امام حسین را نزد این ملعون آورده اند سررا روی زانوی خود گذارده است و قطره خونی از سر چکیده و لباس‌ها و ران او را شکافته و از تخت او نیز عبور کرده و بزمین فرو رفته است و جراحان بهیچ وجه نتوانسته اند که این جراحت را علاج نمایند و تدریجاً بزرك و متعفن شده بحدی که در اطاق این زیاد کسی نمی توانست توقف نماید بدین جهت همیشه نافه مشك بر ان می بستند که بوی بد را مرتفع نماید

گرچه هر گونه خوارق عادات که از ائمه هدی نقل کنند قابل قبول است ولی بدون اینکه قضیه بدین طرز واقع شده باشد ممکن است که این ملعون زخم متعفنی داشته و باز تعصب در تمهید این حکایت تاثیر داشته باشد بهر حال بااین فتح موصل وبلاد جزیره بدون دافع و مانعی بتصرف لشگر شیعه در آمدو امیر ابراهیم برتق وفتق امور آن ولایت پرداخت

کتاب مختار نامه که مندرجاتش چندان قابل توجه مورخین نیست قضیه الحاق عمیر بن حبابرا بلشگر شیعه خدعه دانسته و متذکر شده که بالاخره عمیر تخلف ورزیده است ولی الحاق مهلب نامی رابلشگر شیعه و قتال و شهیدشدن او رابدون تردید نقل کرده و قبیله هم نداشته که با او در این تصمیم مساعدت نمایند بهر حال از مجموع این روایات استفاده میشود که یکنفر از لشگر شام که شخص مهمی هم

بوده بلشگر امیر ابراهیم ملحق و در جنك با لشگر کوفه مساعدت کرده است

تصرف شهر موصل و فظم بلاد جزیره

بعد از خاتمه جنك ابراهیم ازلشگرگاه خود بدارالاماره موصل انتقال یافته و بشکرانه موفقیت قتل ابن زیاد مجلس جشن مفصلی بر پا نمود دراین جشن رئیس موصل وتمام رجال و اشراف آن حدود را پذیرفته و با اعطاءجوایز ومناصب عالی خوشدل گردانید و خود شخصا به حل و فصل امور کشوری پر داخت عده از امراء کوفه که برای کشتن ابن زیاد بلشکر او پیوسته بودند مراسم تودیع را بعمل آورده و بکوفه مراجعت نمودندولی دسته دیگر با مرابراهیم در بلاد جزیره متفرق و هر یك ناحیه از آن حدود را تحت امارت خود در آورده و درنهایت عدل و انصاف با مردم سلوك می نمودند مردم جزیره هم مفتون حسن سلوك امیر شده و نهایت درجه صمیمیت را در راندن امراء شامی که از طرف ابن زیاد گمارده شده بود و پذیرفتن نمایندگان او ابراز میداشتند سپس ابراهیم فتحنامه مفصلی حاکی از موفقیت لشکر شیعه و کسب تکلیف امارت موصل و توابع آن تهیه وبا سر ابن زیاد و حصین بن نمیر کندی و سائر سر داران شام بکوفه فرستاد امیر مختار باروسای شیعه در باب حکومت موصل مشاوره نمود و در نتیجه چنین صلاح دیدند که ابراهیم شخصا در موصل متوقف و امارت جزیره را اداره نماید لذا منشور ایالت و حکمرانی او را صادر و ابلاغ نمودند

بعد مختار امر نمود که سرهای سرداران شامی را برسر نیزه زده و در تمام معابر و نواحی کوفه کردانیدند و سه روز شهر را آئین بسته و اهالی-نسبت بیکدیگر تبریك وتهنیت میگفتند کویند در کوفه اشخاصی بودند که از زمان قتل حضرت امام حسین(ع) تا قتل ابن زیاد هیچ دقیقه خندان نبوده و دائما اظهار تاسف از آن قضیه ننگین مینمودند

و سپس سر ابن زیاد و سایر کشندگان امام حسین (ع) را باوجوه زیادی نزد حضرت امام زین العابدین ع فرستادند در حالیکه آنجناب مشغول صرف نهار بود حضرت فوراسجده شکر الهی بجا آورده و فرمودند که وقتی مارا نزد این ملعون بردند که بخوردن چاشت اشتغال داشت و نسبت بما نهایت درجه اهانت را نموده بدین جهت من از خداوند متعال درخواست کرده بودم که سر اورا وقتی نزد من بیاورند که مشغول صرف نهار باشم و این سجده شکر را برای استجابت دعایم بجای آوردم .

— راجع بسر ابن زیاد در مکه بین ابن عباس و ابن زبیر مباحثاتی شده که درتواریخ مندرج است بنظر نگارنده چندان مورد استفاده نیست که مورد بحث وتحقیق قرار دهیم

— آنچه مسلم است بدستور ابن زبیر که برمکه مسلط بود دفن شده است .

هویت لشکر کوفه در جنك ابن زیاد

بطوریکه سابقاً متذکر شدیم یکی از مورخین در باره این لشکر ادعا نموده که اغلب آنان ایرانی بودند بحدیکه زبان

عربی در اردو فهمیده نمیشد .

گرچه نگارنده این ادعارا صحیح ندانسته ولی قرائن و دلائل قاطعی در دست است که ایجاد ظن غالب برصحت مدعامینماید چنانکه اجمالا بدان اشاره مینمائیم

در جنك قادسیه که بین مسلمین و ایرانیان واقع شده چهار هزار نفر از لشکر ایران باتمام تسلیحات خود تحت شروط ومقررات ذیل بمسلمین ملحق شدند

۱ — آنکه درهر نقطه از ایران که فتح میشود و یادرسایر بلاد اسلامی که خواسته باشند ساکن شوند

۲ ازغنیمت بطور مساوی بامسلمانان سهم داشته باشند

۳ باهر طایفه از عرب که خواسته باشند قراردادودوستی منعقد بنمایند .

وپس از قبول سردار اسلام در کوفه که بامر خلیفه ثانی ساخته شدمتوطن شده ودرزمان خلافت امیر المومنین ع یکی از طبقات هفت گانه دار الخلافه را تشکیل و نسبت بحضرت در درجه اول ارادت میورزیدند وبهمین جهته با اینکه قبلا از طبقات عادی بودندجای طبقه اول اعوان و انصار خلافت را گرفته و درتمام کارهای دولت حقه اسلامی علوی ع طرف امر و اشاره شناخته شدند .

تا حدیکه اشعث بن قیس که یکی از شاهزادگان باستانی عرب در یمن و از بزرگان عرب بشمار میرفت به تقرب ایرانیان که در آن تاریخ بحمراء نامیده میشدند حسد برده وبرآنجناب اعتراض کرده و گفت یاامیر المومنین افراد حمراءبین عرب و صورت شما فاصله

هده اند .

کتایه از انکه همیشه با آنان ملاقات ومشاوره داری حضرت امیر ع درجواب فرمودند گه در اسلام نژاد ونسب عنوانی ندارد و محبت من با افراد مسلمین بهمان درجه خدمت وصمیمیت آنهاست

معروفیت ایرانیان به حمراء بعلت لباس سرخ جنگی آن ها هنگام الحاق بمسلمین میباشد ــ بالجمله این طایفه‌واحفادشان همیشه طرفدار خاندان رسالت وامامت بوده و هنگام خروج مختار اکثر اتباع اورا تشکیل میدادند

چنانکه خدمات ابو عمروبن کیسان ایرانی در تمام مدت امارت مختار مورد تصدیق کلیه مورخین عرب وعجم است

محمدبن جریر طبری در تاریخ خود که بعربی نگاشته مینویسد هنگام جنك مصعب زبیر با مختار وقتی که آثار شکست درلشکر کوفه ظاهر شد لشکر کوفه فریاد کشیدند (این بار دروغ گفت) مقصود شان وعده فتحی که مختار بان ها داده بوده است

دو نفر از سرداران لشکر کوفه در جنك ابن زیاد که به ظفر و جعفر نامیده شده اند بهیچ قبیله ای از عرب منصوب نشده معلوم میشود که ایرانی بوده اند از مجموع این دلائل و قرائن استنباط میشود که اساسا اغلب اتباع مختار شیعه ایرانی بوده و تا آخرین درجه فدا کاری را هم نموده اند و افتخار انتقام اهل بیت طهارت از بنی امیه و اتباعشان در تاریخ بدست ایرانیان ثبت شده است

این عمل یا بهانه برای بدست آوردن استقلال از دست رفته یا برای رضای خدا ورسول ص یا بهر دو جهته بوده است

(هیجان مدعیان خلافت نسبت بشیعه)

بطوریکه سابقا متذکر شدیم امیر ابراهیم در موصل مستقر و عمال خود رادر بلاد جزیره استقرار داد ــ مامورین اموی از نقاط متفرقه ایالت موصل وهم چنین بقیه لشگر شکسته ابن زیاد بشام فرار ومراتب را باطلاع عبدالملك مروان رسانیدند ــ آنملعون نیز مردم دمشق را بمسجد معاویه دعوت و باطرز فوق العادهٔ مهیجی اهالی را برضد شیعه تجهیز نمودو داعیانی هم برای جمع آوری لشگر باطراف فرستاد وعدهٔ کثیری راجمع آوری کرد و سپس برادر خود محمد بن مروان را بسرداری سپاه برگزیده و بالشگر فوق العاده زیادی بصوب موصل برای گرفتن انتقام وتصرف جزیره اعزام داشت ــ از طرف دیگر محمد بن اشعث که یکی از رؤسای قتله امام حسین (ع) بود از کوفه ببصره گریخته و دائما مصعب زبیررا به جنك بامختار و فتح کوفه تحریص مینمود ــ دراین اثناء مهلب بن ابی صفره که از مشایخ بزرك عراق واغلب خوارج بدست او کشته ویامتفرق گردیده بودند دراین امر با ابن اشعث همداستان وعبدالله زبیر را که در مکه لوای خلافت بر افراشته بود وا داشتند که در مقام قلع وقمع کوفیان بر آید نامبرده نیز بعد از مشاهده سر ابن زیاد وسائر قتله که برای محمد حنفیه بمکه فرستاده شده بود و مشاجراتی که بین او و ابن عباس واقع گردید وجود مختار را در کوفه منافی پیشرفت خود دانسته و از بلاد متصرفی خود لشگرهای زیادی در بصره متمرکز و بسرداری مصعب برادرش و مهلب بطرف کوفه حمله نمود + و این حمله مقارن حمله محمدبن مروان بموصل انجام گرفت وبدین

جهة ابراهیم نتوانست بمختار مددی برساند جمعی از مورخین گفته اند که ابراهیم فقط درقتل‌قتله امام حسین بامختار مساعدبوده است چون دراین تاریخ ازامر انتقام فراغت حاصل شده بود ودر واقع جنك در سر امارت کوفه‌بود ازشرکت درجنك خود داری کرده است ولی بعقیده نگارنده گرفتاری ابراهیم ازجهت حمله محمد بن مروان ازطرف‌شام‌مانع‌امدادشده‌است

بهرحال‌مصعب‌بالشگر بصره بکوفه‌تاخته‌ومختار واصحاب‌اورابتفصیل مندرج در تواریخ مقتول‌ودر کوفه‌استقراریافت — امامحمداشعث‌وعمر وبن‌حجاج که‌ازقتله امام بودند هردو درجنك کشته‌شدند در این هنگام دیگر احدی از لشگر ابن‌سعد در کربلا که شناخته شود زنده نماند — ومختار در ساعات اخیر زندگانی خود در حال جنك رجزی میخواهد که‌مفادش این‌است الحمدلله بکشتن تمام‌قتله امام‌حسین موفق‌شدم‌حال‌اگر کشته شوم بارزوی دیرین‌خود رسیده وتاسفی ندارم در این وقعه مصعب زبیر باغوای عبد الرحمن بن محمد اشعث شش هزار نفر شیعه راکه اغلب ایرانی بوده ومطابق قواعد شرع امان داده بود بقتل رسانیده واین ننك‌را در خاندان زبیر که تاآن‌تاریخ دربین عرب‌بجوانمردی معروف‌بودند‌باقی گذارد

گویند مدتی بعد از این واقعه مصعب زبیر بمدینه آمده خواست باعبدالله‌بن عمر که بزهد وتقوی معروف بودملاقات نمایدولی عبدالله او را نپذیرفت مصعب پیغام داد که شاید این تکدر خاطر بعلت قتل مختار برادر زن شما است که‌در کوفه فتنهٔ برپا کرده‌بود عبدالله جواب داد که مختار جوانمردانه درمیدان جنك کوشیده و بقتل‌رسید و زیر بار ننگ امان‌تو نرفت لذا براو تاسفی ندارم‌بلکه

غضب من برتو برای این است که شش هزارنفر اهل نمازو قبله‌را بادادن امان بقتل رسانیدهٔ وباز هم خودرا مسلمان میدانی — مصعب از آن عمل‌ننگین خودپشیمان گردید وتاهنگام‌قتل‌خودهمیشه اظهار تاسف مینمود

رد افترائات

بطوریکه قارئین محترم ملاحظه میفرمایند نگارنده دراین کتاب کلیه قضایا واموری راکه جنبه اغراق ویا تعصب داشته بی طرفانه مورد بحث قرارداده وبطریقی که‌عقل سلیم قبول نمایدحل وتصحیح‌نموده‌است

اینك لازم است افترائاتی رانیز که از طرف معاندین دراین نهضت ساده وبی آلایش شیعه داخل کرده اند یك یك مورد نظر قرار داده و صحت‌و سقم آنهارا در میزان مستقیم عقل‌بیازمائیم

(۱)قضیه — کرسی — دربعضی‌از کتب تواریخ‌نوشته‌شده که‌بعد از تسلط مختاربر کوفه باو خبردادند که کرسی حضرت‌امیرالمومنین (ع)درنزد جعدةبن هبیره. خواهر زاده انجناب‌است واین جعده‌همان شخصی است که برای عمرسعد ازمختار امان‌نامه گرفته بود و در بین شیعه کوفه مقامی رفیع و ابهتی بسزا داشت مختار کرسی را ازاو گرفته‌واصحاب‌خاصی‌به تولیت آن گماشت و عوام‌الناس به بتجلیل آن پرداختند بحدی که در موقع عزیمت ابراهیم بموصل برای جنك باابن زیاد قریب هفتصد نفر کرسی‌را بجلو راه‌آورده ویك‌نمایشات خرافی شبیه ببت پرستی داده اند وابراهیم از دیدن آن منظره متاثر شده و استغاثه کرده که خدایا ما را بافعال سفهایمان مؤاخذه نفرما و دیگری نوشته که ابن هبیره وجود کرسی را نزد خود کذب دانست و باشاره یا تهدید مختار

کرسی کثیفی‌را از دکان روغن زیت فروشی آورده و کرسی
معهود معرفی نمود -- ودو نفر متصدی بیش‌نداشت که یکی از
آنها موسی پسرابوموسی اشعری وهمیشه با حریر پوشیده بوده است
— این قضیه بر فرض وجود مربوط بمختار نبوده چنانکه صاحب
تاریخ‌طبری بعد از نقل این قضایا بطور اجمال از قول موسی بن
عامر تصریح کرده که این اعمال را عبدالله‌بن نوف‌انجام میداد و
و میگفت مختار امر کرده است ولی مختار از این کارها تبری
جسته و تکذیب مینموده‌است

۲) تربیت کبوتر باز نوشته اند که مختار یکعده کبوتر
تربیت نموده ودر موقع جنگ درلشگر رها کرده و انتشار میداد
که اینها ملائکه هستندو بکمك ماآمده اند— این مطلب کذب
محض است چه قضیه کبوتر را بعضی ازتواریخ بطرز دیگر راجع
باستخلاص او از جنگ حجاج درمدینه هم قید نموده‌اند که نگارنده
قبلا مورد بحث قرار داده وتکذیب کرده‌است زیرا تباین و
اختلاف زمانی بین این دروغ سازی را کاملا واضح نموده‌است
وبکار بردن‌همان کبوتر قاصد که‌همیشه‌معمول‌بوده‌بدین صورت‌در
آمده است

۳ — غیب گوئی - مختار هیچوقت بعنوان اینکه خود
از عالم‌غیب خبر میدهد اظهاری ننموده ومورخین معاندهم چنین
ادعائی نکرده اند بلکه اظهار اطمینان میکرده که درنبرد بصره
یا شام‌ما فاتح خواهیم شد و این عقیده برای مسموعاتی بوده که
دیگران‌از‌حضرت‌امیرالمومنین(ع)نقل‌نموده‌بودند چنانکه‌غیر ازجنگ
مصعب‌زبیردر‌تمام‌قضایاصدق‌مواعیداوظاهرشده‌است‌ودر جنگ بصره‌هم

خبر صحیح‌در‌دست‌بوده‌نهایت‌در‌تطبیق آن‌اشتباه کرده‌بودند — ازحضرت
امیرالمومنین(ع)رسیده‌بوده که‌جنگی‌بین‌مردم‌بصره‌ومردی‌از‌ثقیف‌واقع
میشود که‌فاتح‌ثقفی‌خواهد‌بود‌وبتصور‌اینکه‌مراد‌از‌ثقفی‌مختار‌است‌مردم
کوفه بفتح خود یقین داشتند ومختار هم روی همین زمینه باشگر
وعده‌فتح‌داده بود ولی صدق این خبر چندی بعد در جنگ‌عبدالرحمن
ابن محمد اشعث و اهالی بصره با حجاج بن یوسف ثقفی ظاهر
گردید و معلوم شد که موضوع مربوط بمختار نبوده پس نسبت
ادعای غیب گوئی بمختار افتراء و کذب محض‌است

٤ دعوی نبوت ازاینجا پیدا شده که معاندین مختار را
کذاب میخواندند وبعضی از طرفداران او از این عمل اظهارتاسف
مینموده اند مختار در مقام‌تسکیت آنان گفته است که‌اگر مردم‌مرا
کذاب میگویند زیاد متاسف نباشید زیرا مردم پیغمبران مرسل را
هم کذاب میگفتند —مورخین از این عبارت مفهوم گرفته‌اند که
دعوی پیغمبری داشته وخودرا باسایر پیغمبران مقایسه کرده است و
حال آنکه درطرز سخن گفتن عادی‌اینگونه تمثیل و تشبیه پیش‌می
آید و ابدا متکلم هم‌قصد‌مفهوم آنرا ندارد

٥) جعل نامه— بعضی ازمعاندین‌ادعا کرده‌اند که‌اولین‌نامه
مجعول در اسلام نامهٔ بود که مختار بنام محمد حنفیه بکوفه آورد
وسکوت محمد را درمقابل استعلام رؤسای قبایل کوفه که در مکه
اورا ملاقات نموده بودند مؤید دعوی خود دانسته اند — این ادعا
واستناد بکلی بر خلاف اوضاع و احوال زمان‌وافتراء عمدی است
چه درآن تاریخ‌مکه درتصرف عبدالله زبیرودر مقابل بنی‌امیه کوس
خلافت اسلامی را میزد و کوفه هم یکی از ایالات تابعه کشور او

او بود که مختار و کوفیان خیال شورش در آن شهر راداشتند چگونه ممکن بود که محمد بااینکه درمکه ساکن و کاملا درتحت نفوذ و تسلط ابن زبیر بود بتواند صریحا دستور خروج شیعه رابرحکام وعمال او صادر نماید و حال انکه با عبارات دیگر مفادنامه راتائید و تصدیق کرده است چه فرموده من دوستدارم که انتقام اهل بیت طهارت گرفته شود ولو بوسیله غلامی حبشی باشد، و حضار مجلس هم با مقتضیات انروز استفاده لازم را که تائید صدورنامه ازطرف او باشد نموده اند والا متقاعدنشده وتوضیحات بیشتری میخواستند

«خاتمه کار شیعه وتسلط بنی امیه برموصل و کوفه»

بطوریکه متذکر شدیم مصعب زبیر بعداز قتل مختار در کوفه به ءبمارت بر قرار وسر مختار وجمعی ازاتباع او را بمکه نزد برادرش عبدالله زبیر فرستاد و دستوری ازطرف او دریافت داشت که بایستی فورا بطرف موصل لشگر کشیده وآن حدود را متصرف و شیعه را مطیع و یا قتل عام و سپس برای قلع قمع بنی امیه بشامات بتازد

واز طرفی عبدالملك مروان نیز در تعقیب برادرش محمدبن مروان که در مقدمه لشگر بموصل اعزام داشته بود بالشگرهای زیادی بدان بلاد روی آورد

عبدالملك و مصعب بعداز و صول بحدودموصل در مقام جلب ابراهیم اشتر بطرفداری خود برآمده وهر دونفر نامه باونوشته و با مواعیدی زیادمتابعت وهمراهی اورا خواستگار شدند-عبدالملك حکومت کوفه و بلاد عراق را بشرط بیعت باو واگذار میکرد مصعب امارت

موصل وبلاد جزیره را وعده کرده بود — وهر دوقاصد در یکساعت بحضور امیرابراهیم رسیده واداى رسالت خودرانمودند که بعد از مشاوره با رجال و بزرگان عراق ائتلاف بااولاد زبیر پسندیده واقع گردید — لذافرستاده مصعب را نوازش نموده وعده مساعدت دادابن زبیر که مدتها بوداین نقشه را داشت ازشادی درپوست نگنجیده و فوراً بتمام اخوان وانصار خود بطرف موصل حرکت کرد وامیر ابراهیم هم بشرط جنك بابنی امیه و انتقام آل رسول و آزادی شیعه آل علی واحتراز ازظلم وجور بامصعب بیعت نمود وهردو سردار اتباع خود را برای حمله لشگر شام آماده نمودند ولی افسوس که درمقابل انبوه لشگر شامیان مقاومت بی نتیجه وبااینکه چندین مرتبه شکسته شدند باز بواسطه کثرت جمعیت برمردم کوفه و بصره غلبه کرده وآنان را متفرق نمودند — ابراهیم ومصعب که هر دو درشجاعت وجلادت در آن تاریخ نظیر نداشتند دراین روز حملات سختی کرده و جنگهای مردانهٔ نمودند که مکرر هدف خود راوصول بخیمه مخصوص عبدالملك قرار داده بودند — ولی عده از کوفیان که دل خوش ازمصعب زبیر نداشتند ودرمقام انتقام ازاو بودند فرصت راغنیمت دانسته وازمعرکه کنار رفتند دراینحال زائدة بن قدام پسرعم مختار بضرب تیری سینه ابن زبیر را درید که فوراً ازاسب برزمین افتاده وفریاد کشید که رسم کوفیان بی وفائی است زائدة خود را باورا رسانید و جواب داد که چنین نیست بلکه انتقام پسرعمم مختار را ازتو گرفتم

گویند دراین روز زائدة سعی زیاد کرد که بتواند عبدالملك را نیز بقتل رساند تادریکروزدومدعی امارت را کشته باشدولی موفق

نگردید اما ابراهیم مانند پیل امت بضرب شمشیر وطعن نیزه میکوشید و هر چه همراهان او گوشزد می کردند که مقاومت زیاد تر نتیجه ندارد متقاعد نشده و میگفت من طالب شهادت هستم در اینحالت جمعی از لشگر شام آن نامدار را احاطه کرده تیر باران نمودند که تمام بدنش مجروح گردید و بالاخره بانیل افتخارات زیاد و خدمات فوق العاده نسبت بآل رسول شربت شهادت نوشیده بخلد برین آرمید رحمته الله علیه وعلی ابیه

بدین ترتیب بلاد موصل وعراق باردیگر تحت حکومت اموی قرار گرفته ودوره ظلم وجور شروع گردید

عبدالملك مروان بااعوان خود بکوفه شتافت ودردارالاماره یادیر ابوموسی سر مصعب وابراهیم رانزد او آوردند - یکی از حاضرین استعجاب کرده وچندین مرتبه تکبیر گفت عبدالملك سبب انحالت را از او پرسید - گفت در این مکان سر حضرت امام حسین را (ع) در نزد ابن زیاد دیدم - وبفاصله مدت کمی سر ابن زیاد را در نزد مختار مشاهده نمودم وسپس سر مختار در نزد مصعب زبیر در همین تخت دیده شد و اینك سر مصعب را در نزد خلیفه می بینم - عبدالملك متوحش شده وفوراً از جای خود برخواسته واز آن عمارت خارج گردید و امر نمود که آن عمارت شومرا - رنگون نمایند بهر حال دوره تسلط شیعه برعراق که از تاریخ ۱۴ جمادی الثانی ۶۶ قمری هجری شروع شده بود با کمال تاسف در تاریخ ۲۰ / ذی قعده ۶۷ بعد از موفقیت بقتل عام لشگر کربلا ودشمنان اهل بیت طهارت خاتمه یافت

علی اکبر تشید

اسامی کتابهائی که در تالیف این مختصر (تحفهٔ تشید) مورد مطالعه وبحث واستفاده واقع شده است

شماره	نام کتاب	مؤلف
۱	ناسخ التواریخ	محمد تقی سپهر
۲	ناسخ التواریخ	عباسقلی سپهر
۳	روضة الصفاء	محمد خاوندشاه میر خوند
٤	روضة الصفاء	رضاقلی هدایت
٥	قرة العین عربی	عبد بن محمد
٦	قرة العین فارسی	آقاشیخ جواد شریعتمدار
۷	مختار نامه	شیخ عطاء بن حسام هراتی
۸	محاضرات الامم الاسلامیه	شیخ محمد الخضرمی المصری
۹	عنصر شجاعت	آقامیرزا خلیل کمرهٔ
۱۰	تفسیر الجواهر	شیخ طنطاوی مصری
۱۱	تاریخ طبری	محمد بن جریر طبری
۱۲	اخبار ابو محنف	لوط بن یحی ازدی
۱۳	حبیب السیر	غیاث الدین خوندمیر
١٤	فتوح	اعثم کوفی
١٥	وفیات الاعیان	ابن خلکان
١٦	مروج الذهب	علی ابن حسین مسعودی
۱۷	احسن التواریخ	عبدالله مستوفی اصفهانی
۱۸	احسن التواریخ	حسن روملو
۱۹	ملل ونحل	شهرستانی
۲۰	قسمتهای مختلفه تاریخ اسلام	جرجی زیدان

(آگهی)

بموجب حکم شماره ۱۸۳۴ مورخ ۱۸/۴/۲۱ اداره کل سجل احوال حق تقدم تشید اختصاص و انحصار باینجانبان داشته و اشخاص دیگر که این نام فامیلی را اتخاذ کرده اند قانوناً و اخلاقاً مکلف به تبدیل هستند

وضمناً متذکر میگردد که خانواده ما یك شعبه از طایفه ولی یاری شهرستان ساوه است که در دوره درخشان سلطنت شاه اسمعیل صفوی ازاردوباد بنواحی شهرستان مزبور مهاجرت کرده اند بنابراین اشخاصیکه در طهران خودشان را به تشید یا تشیدی یا تشید طهرانی معرفی کرده اند هیچگونه قرابت و بستگی با خاندان ماندارند علی اکبر تشید - مهندس عباس تشید - محمد اسمعیل تشید - محمد رضا تشید - محمد ولی تشید

